



جنبش دانشجویی، مترقی اما بی سلاح!

جنبش دانشجویی ایران بار دیگر می رود تا نیرویی دوباره یابد و پرچمدار اعتراضات علیه نظام سرمایه ایران شود. در این میان پرسش های بسیاری مطرح می شود که همه ی آنان به این نکته می پردازد که چه باید کرد تا وقایع جنبش ۱۸ تیر تکرار نگردد؟

در این مقاله سعی شده تا پس از یک بررسی اجمالی و تحلیلی کلی از جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و وجوه افتراق اش با جنبش دانشجویی فعلی به دست دهد. پس از آن به نکته ی اساسی بحث، یعنی «چه باید کرد؟» خواهیم پرداخت.

۱) وضعیت جنبش دانشجویی پس از شکست جنبش ۱۸ تیر:

پس از شکست جنبش عملی و تئوریک موسوم به ۱۸ تیر که در سال های پایانی دهه ی ۱۳۷۰ آغاز گشت و تا نخستین سال های دهه ۸۰ نیز ادامه یافت، تعبیرات و تفاسیر گوناگونی در مورد دلایل این شکست ارائه شد. برخی با بررسی آن جنبش، به «راست» و بعضی دیگر به «چپ» گرویدند. آنان که محافظه کاری در پیش گرفته عملاً دو راه را پیش رو خود داشتند: یا نفوذ در رژیم و اصلاح تدریجی آن و یا انفعال و سکوت مطلق. اما عده ای از فعالان و وارثان ۱۸ تیر با بررسی گذشته به نتایج تازه تری دست یافتند، نتایجی که به تدریج از آنان یک «مارکسیست» ساخت.

به هر رو جنبش دانشجویی ایران پس از ۱۸ تیر دچار تغییرات و تحولات مهمی شد. آن دگرگونی ها را می توان به دو بخش: تئوریک و پراتیک تقسیم کرد. هر یک را به طور جداگانه مورد بررسی قرار داد:

ادامه در صفحه ۲

عابد توانچه، یاشار قاجار، منصور اسانلو و تمامی زندانیان سیاسی آزاد باید گردند!

صفحه ۱۰



تبریز به پا می خیزد!

مآذیار رازی - یاشار آذری

صفحه ۵

تهاجم نظامی یا چانه زنی!

در حاشیه پذیرش دولت امریکا به مذاکره با رژیم ایران، این مقاله را که ۵ ماه پیش نگاشته شده بود ارائه می دهیم.

صفحه ۶

مصاحبه ی با مآذیار رازی
وقایع آذربایجان و جنبش دانشجویی

صفحه ۴



مصاحبه با سارا قاضی

در مورد تجمع روز ۲۲ خرداد در میدان هفت تیر تهران

صفحه ۸

در باره دیالکتیک تروتسکیزم حمید حمید ص ۱۰

پیشگفتار مآذیار رازی به «مارکس و مارکسیسم» اثر
لنین ص ۱۴

با «لباس شخصی ها»
مقابله کنیم!



دانشجویان نیز مانند هر قشر تحت ستم اجتماعی حق دارند که به هر شکلی که خود تشخیص می دهند برای تحقق مطالبات خود، مبارزه کنند. و هیچ فرد، دسته، حزب و دولتی حق جلوگیری از آنها را ندارد.

صفحه ۳

جنبش دانشجویی، مترقی اما بی سلاح!

ادامه از صفحه ۱

(الف) تغییرات نظری و تنوریک جنبش: بی شک ۱۸ تیر، جنبشی لیبرالی و بیشتر از جانب قشر فوقانی خرده بورژوازی ایران بود که به همین دلیل نیز شکست خورد. به اعتقاد ما، تنها طبقه ی انقلابی کشورهایی همچون ایران، طبقه کارگر است و هر جنبشی که نتواند با این طبقه تماس و ارتباطی ارگانیک برقرار کند به بیراهه خواهد رفت. چرا که با مطالبات اش آسمانی و ذهنی است و یا ارتجاعی! دانشجویان معترض در ۱۸ تیر خواستار ایجاد دموکراسی متعارف بورژوازی در ایران بودند که به عقیده ی ما مطالبه ای است نا ممکن و غیر عملی. فعالین جنبش ۱۸ تیر به دلیل داشتن چنین نظرانی نتوانستند و یا نخواستند کوچک ترین تماسی با طبقه کارگر برقرار کنند. این ها علاوه ی بر این، افق و استراتژی روشنی نداشتند و همواره کلیاتی را مطرح می کردند که به هیچ وجه نمی توان آن ها را یک «استراتژی» به حساب آورد. نتیجه ی فوری این بی افقی و همچنین نفوذ بسیار اصلاح طلبی دو خردادی در این جنبش، عدم ایجاد تشکیلات مستقل بود. چرا که بسیاری از این دوستان به فعالیت در انجمن های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت اکتفا می نمودند و آن را برای تحقق خواسته هایشان کافی می دانستند.

هنگامی که این دلایل شکست را در کنار زمینه های مادی بسیاری که در ایران برای رشد نظرات سوسیالیستی وجود دارد، قرار می دهیم نتیجه ی منطقی اش می شود گرایش به سوسیالیزم. یعنی در واقع «چپی» شدن بخش اعظمی از جنبش دانشجویی ایران.

این تغییر ایدئولوژیک بسیار مهم در نوع عمل و به عبارتی دیگر در پراتیک دانشجویان تأثیر مستقیمی بر جای نهاد که می توان به عنوان نمونه از حمایت جنبش دانشجویی از کارگران سندیکای شرکت واحد، چه در اعتصاب ۸ بهمن ۱۳۸۴ و چه در مراسم اول ماه ۱۳۸۵ نام برد.

(ب) تغییر در نوع و روش عمل (پراتیک): دانشجویان و فعالین جنبش ۱۸ تیر به دلایلی که در بالا آمد، روش عملکردشان بر دو محور استوار بود: نخست حضور در انجمن های اسلامی و در پی آن دفتر تحکیم وحدت به مثابه تشکل های دانشجویان و محور دیگر هم فعالیت کاملاً علنی بود. دو محوری که کاملاً با تفکرات و اهداف نا روشن آن فعالین مطابقت داشت و نیازی به شکستن ساختارها و چهارچوب های موجود برای دست یافتن به آن اهداف گنگ نبود. چرا که این فعالین به اصول مقدس «نظم بورژوازی» که در قانون اساسی هم آمده کاری نداشتند. اما پس تغییرات ایدئولوژیکی که در بالا شرح اش آمد، دانشجویان دیگر نمی توانند تنها به تشکل های موجود (یعنی انجمن های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت) برای از بین بردن نظم موجود اتکا کنند. در واقع تشکل های نامبرده چیزی نیستند جز اهرم های سرکوب و کنترل دانشجویانی که می خواهند نظام بورژوازی را از بین ببرند. دلیل اولیه به وجود آمدن شان هم چیزی جز این نبود. این موضوعی است که به تازگی و به شکلی تدریجی دارد توسط جنبش درک می شود. البته لازم به ذکر است که یکی از دلایلی که بسیاری از فعالین جذب این تشکل ها می شدند و هنوز هم می شوند، این تصور است که می توان از این تشکل های کاملاً دولتی به عنوان پوششی استفاده کرد. اما؛ در حال حاضر رژیم به خوبی متوجه شده که در این مورد از دانشجویان «رودست» خورده و به همین دلیل تصمیم به یک «خانه تکانی» در انجمن های اسلامی و دفتر تحکیم دارد. چنانچه امروز همه شاهد هستیم که دو نفر از فعالین دفتر تحکیم به طور غیر قانونی بازداشت و عده ای دیگر نیز برای در امان ماندن از دستگیری مخفی شده اند.

به هر رو جنبش دانشجویی به طور تدریجی و آرام درک کرده است که فعالیت کاملاً علنی امری است نا ممکن و بر اثر شرایط، دارد به سوی «کار مخفی» می رود

(۲) اعتراضات اخیر دانشجویی و سرکوب آن:

چندی است که شاهد موج اعتصابات و اعتراضات مکرر دانشجویی در سراسر

ایران هستیم. اعتصاب غذای دانشگاه صنعتی سهند تبریز، اعتصاب دانشگاه های رجبی، امیرکبیر، فردوسی مشهد، چمران اهواز و غیره.

بسیاری از این اعتصابات یا با سرکوب مستقیم توسط حراست و گارد دانشگاه و نیروهای لباس شخصی مواجه شدند یا با دستگیری مخفیانه و غیر قانونی توسط ارگان هایی مانند اطلاعات سپاه پاسداران، که این شکل از سرکوب در مورد جنبش دانشجویی و به خصوص در سال های اخیر بسیار کم سابقه بوده است. اما دلیل این موج سرکوب چیست؟ دولت ایران که خیالش از بابت مسائل بین المللی و مناقشات اش با غرب عملاً آسوده گشته و یا سرگرم امضای قراردادهای چند میلیارد دلاری با چین و روسیه است و یا مشغول چانه زنی با آمریکا، توجه خود را به درون کشور معطوف ساخته است. فضای درونی جامعه ایران در سراسر عمر این رژیم ملتهب و بحرانی بوده است. گاه این بحران به شکلی علنی نمود پیدا می کند (اتفاقات تابستان ۱۳۸۴ در کردستان و وقایع اخیر آذربایجان)، اما آن گاه که در جامعه چیزی از اعتراضات وسیع دیده نمی شود و تنها ساز کج کوک سکوت به گوش می رسد، آتش زیر خاکستر در انتظار شعله ور شدن است.

حاکمان ایران قصد دارند تا در تلاشی بیهوده این بحران های دانمی را با پاک کردن صورت مسئله حل کنند تا شاید بتوانند «جزیره ی ثبات» دیگری برای امپریالیسم به وجود آورند. قدرت های بزرگ امپریالیستی نیز نه تنها از چنین سرکوب هایی «دلگیر» نمی شود بلکه از آن استقبال می کند تا از یک طرف اجازه ی قدرت گیری دوباره به سوسیالیسم را ندهد و از سویی دیگر با به نمایش گذاردن صحنه های سرکوب در ایران، طبقه کارگر کشورهای خود را به دموکراسی نیم بند و بورژوازی موجود قانع کند.

(۳) چه باید کرد؟

وظیفه ی پیشرو نه سر فرود آوردن در برابر جنبش خود به خودی و همگام شدن با آن بلکه هدایت و افق بخشیدن به آن است. وسیله و ابزار این کار را تشکیلات می نامند که نوع عالی و متکامل اش «حزب» نام دارد.

دانشجویان پیشرو برای مقابله با «لباس شخصی ها» تنها یک روش در مقابلشان باقی مانده است: سازماندهی کمیته های مخفی دفاع از خود. آنها بایستی کمیته های مخفی و ضربتی خود را ایجاد کنند! این اوباش و ارذل بایستی توسط کمیته های مخفی دانشجویی شناسایی شده و به هر شکلی که خود کمیته ها صلاح دانسته، عملیات مخرب آنها متوقف شود.



این موضوعی است که هم اکنون نه تنها در میان دانشجویان سوسیالیست و پیشرو، بلکه در بین تمامی طیف های دانشجویان چپ مانند سوسیال دموکرات ها بدل به موضوع روز شده است. تمامی دانشجویان مبارز به این نتیجه رسیده اند که مشت را با مشت پاسخ دهند و این وظیفه ی دانشجویان سوسیالیست انقلابی است که در رأس این حرکت خود به خودی قرار گرفته و آن را در مسیر درست قرار دهند.

در وضعیت کنونی، مبارزه برای خنثی سازی عملیات این اوباش، با گسترش آزادی های دمکراتیک گره خورده است.

ما با مبارزاتی که جنبه گوشت جلوی توپ و سینه سپر شده در مقابل گلوله به منظور رسیدن به " شهادت" داشته باشد مخالفیم. مبارزات حق طلبانه، دفاع از مبارزات خود را نه تنها حق خویش بلکه بخشی از مبارزه و تکامل آن می داند. کمیته های مخفی دفاع از خود ابزار دفاع از مبارزات انقلابی نیز هستند، تشکیل این کمیته ها ادامه منطقی و ضروری مبارزات موجود است.

اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی

۸ خرداد ۱۳۸۵

دو - باید گاردها و کمیته های دفاع از خود را تشکیل دهیم! همه ی ما شاهد حضور لباس شخصی ها در دانشگاه هستیم و همین ها هستند که به عنوان اهرم غیر رسمی سرکوب در هر اعتراضی شرکت می کنند و آن را به طرز وحشیانه ای سرکوب می کنند. ما نمی توانیم تنها کتک بخوریم، بازداشت غیرقانونی و شکنجه شویم و هیچ پاسخی هم ندهیم. ما نمی توانیم و نباید از انصار حزب الله کتک بخوریم بی آن که آنان ترس از مقابله ی ما نداشته باشند. خاطره ی سال های ۵۹ - ۱۳۵۸ را بار دیگر زنده کنیم و این بار با درس گیری از اشتباهات گذشته به دفاع از خود که همان هجوم به دشمن است برخیزیم.

زنده باد مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم

پیروزی باد مبارزات دانشجویان ایران

هیئت تحریریه نشریه جوان سوسیالیست

خرداد ۱۳۸۵

با «لباس شخصی ها» مقابله کنیم!

در روزهای پیش در دانشگاهها، بار دیگر چهره های کریه لباس شخصی ها دیده شده اند.

ماهیت «لباس شخصی ها» بر کسی پوشیده نیست. اینها مزدورانی هستند که توسط هیئت حاکم به صورت «غیر رسمی» و در «کنار» مقامات رسمی، استخدام شده، تا هر گونه حرکت مستقل دانشجویی را در نطفه خفه کنند. بنا بر شواهد عینی، این مزدوران مسلح به سلاح های گرم و بی سیم بوده و دستورات خود را از «مرکز» عملیات خود دریافت می کنند.

دانشجویان نیز مانند هر قشر تحت ستم اجتماعی حق دارند که به هر شکلی که خود تشخیص می دهند برای تحقق مطالبات خود، مبارزه کنند. و هیچ فرد، دسته، حزب و دولتی حق جلوگیری از آنها را ندارد.

بدیهی است که روش مقابله با این مزدوران به شکل مسالمت آمیز به نتیجه نمی رسد. آنها اصولاً برای مسالمت تربیت نشده اند. آنها برای سرکوب هر گونه تحرک مترقی آماده شده اند.

امروز جنبش دانشجویی ایران نیاز به تشکل خود دارد، تشکلی مستقل از دولت و سراسری که در شهرهای مختلف ایران دارای عضو است. این تشکل حزب نیست و نوع فعالیتش می تواند نیمه مخفی - نیمه علنی باشد. این تشکیلات می تواند دامنه اعتصابات و اعتراضات دانشجویی را گسترده تر کند. امروز اگر در دانشگاه تهران تحصنی برگزار می شود، فردا دانشگاه تبریز، مشهد و یا... به دفاع از اعتصاب دانشجویان تهران دست به تحصن می زنند و بدین شکل رژیم نمی تواند این اعتراضات را به راحتی سرکوب کند. جنبش دانشجویی امروز افق دارد و این افق هر چند بسیار کلی به نظر می رسد اما در واقع استراتژی که انقلاب سوسیالیستی و کسب قدرت توسط پرولتاریا باشد، یکی است و تنها بر سر تاکتیک ها اختلاف وجود دارد. ولی با تمام این اوصاف، این جنبش هنوز فاقد تشکل و هماهنگی است. تمامی حرکت ها به شکل خود به خودی و برنامه ریزی نشده شکل می گیرد و شاید به همین دلیل است که اعتراضات پراکنده ی دانشجویی به سرعت سرکوب می شوند.

اما پیشنهادات عملی ما چیست؟

یک - وجود تشکیلات به مثابه ابزار هماهنگی و سازماندهی برای هر جنبش ضروری و فوری است. جنبش دانشجویی و به خصوص دانشجویان سوسیالیست می توانند در یک «اتحاد عمل» بلند مدت، تشکل سراسری خود را سازماندهی و اعلام کنند. سراسری نه بدین معنا که همه ی دانشجویان عضو آن باشند بلکه بدین مفهوم که در نقاط و شهرهای گوناگون ایران عضو داشته باشد. این تشکیلات می تواند ساختاری نیمه مخفی - نیمه علنی داشته باشد. علنی بدین مفهوم که اعضای این تشکل زندگی مخفی و زیرزمینی نمی کنند چرا که همه دانشجویان هستند و در بطن جنبش حضور دارند و مخفی از این نظر که این تشکیلات و اعضای آن علنی و آشکار نیستند، مجوزی ندارد که بخواهد لغو شود یا انتخاباتی که بخواهد برگزار نشود. این اعضای تشکیلات هستند که می توانند در دانشگاه های خود و هماهنگ با هم، اعتراضاتی را سازمان دهند.

مصاحبه ی با مازیار رازی

وقایع آذربایجان و جنبش دانشجویی

در پی رخداد های اخیر آذربایجان که منجر به کشته شدن ده ها نفر از معترضین ترک زبان گردید و همچنین با نا آرامی های دانشگاه های کشور و موج دستگیری های قانونی و غیر قانونی که در پی آن آغاز شد در مصاحبه ای نظرات رفیق مازیار رازی را در این مورد خواستار شدیم.

۱. شما چه ارزیابی از اتفاقات اخیر آذربایجان دارید؟ آیا آن را درگیری های صرفاً قومی و ناسیونالیستی می دانید یا این که آن را بخشی از مبارزه طبقاتی به حساب می آورید؟

در ابتدا باید بگویم که هر حرکت ضد دولت سرمایه داری که توسط توده های مردم با هر انگیزه ای و با هر رهبری که بوقوع می پیوندد، **بلقوه** عناصری از مبارزه طبقاتی علیه دولت سرمایه داری را در بر دارد. اما مسئله ما به عنوان یک جریان سوسیالیست انقلابی اینست که این عناصر بلقوه را کشف کرده و رهبری انحرافی آن را افشا کرده و مسیر حرکت توده ای را بر اساس نفوذ و اعتبارمان در درون جنبش توده ای به یک مبارزه **بالفعل** ضد سرمایه داری مبدل کنیم. به سخن دیگر در تقابل با دولت سرمایه داری، هم باید خود آن جنبش را گامی به پیش سوق داد و هم اتحاد میان سایر زحمتکشان در سراسر ایران با آنان را تقویت کرد.

بنابراین، از یکسو، تحت هیچ شرایطی ما نباید به حرکت توده ها پشت کنیم و بگوییم که این جریان "به ما ربطی ندارد" و یا از آنجا که رهبری ناسیونالیستی و «شونیستی» و «فاشیستی» در آن حاکم است (که در مورد اخیر چنین مشاهده شده است) ما با آن کاری نباید داشته باشیم و موضع «امتناع» از امر دخالتگیری را بگیریم. این روش درست نیست. به عبارت دیگر ما همیشه باید حساب یک جنبش را با رهبری آن جدا کنیم. ما تحت هیچ عنوانی نمی توانیم ادعا کنیم چندین صد

هزار نفر از مردم تحت ستم آذری همه «ناسیونالیست» و یا «فاشیست» هستند چون برخی از گروه های رهبری کننده آنها چنین بوده اند.



اما از سوی دیگر حمایت از حرکت بلقوه ضد دولتی توده ها به مفهوم تأیید مطالبات و رهبران آنان نمی تواند باشد. به سخن دیگر، امر **دخالتهگری** موثر در میان توده ها با **دنباله روی** کورکورانه از آنان و رهبریشان متفاوت است.

در مورد خاص تبریز، در ابتدا اهانتی از سوی دو روزنامه نگار نسبت به ملیت آذری شد. علت آن تشویق احساسات شونیستی توسط دولت مرکزی است که به این برخوردها چراغ سبز نشان می دهد. زیرا هر انشعافی در میان ملیت ها به استحکام دولت سرمایه داری کمک می رساند. این اهانت می بایستی محکوم گردد (ضمن اینکه دستگیری این دو روزنامه نگار و توقیف روزنامه ایران نیز باید محکوم گردد).

اما از سوی دیگر جریان های ملی گرایی افراطی مانند «پان ترکیست» ها، طرفداران «آتاتورک»، «گرگ های خاکستری»، طرفداران رئیس جمهور سابق «جمهوری آذربایجان» و طرفداران «چهرگانی»، کوشش دارند که با طرح مطالبات افراطی دست به ماجراجویی سیاسی بزنند. این جریان های نیز باید افشا و منزوی گردند.

کارگران و جوانان و زنان سوسیالیست انقلابی در مقابل این دو انحراف قرار گرفته اند. سیاست های سرمایه داری و ناسیونالیزم (به هر شکل آن) به منافع مردم ستم کش لطمه می زند. واضح

است مسیب اصلی تمام ناهنجاری های اجتماعی در تمام مناطق ایران، دولت سرمایه داری ایران است. اما؛ مبارزه علیه **شونیزم دولت مرکزی**، با مبارزه با ناسیونالیزم **محلی** پیوند خورده است. این دو انحراف دو روی یک سکه اند.

در نتیجه، ما ضمن دفاع از حق دموکراتیک مردم آذربایجان و محکوم کردن هر گونه اهانت و توهین از جانب هر نهادی به آنها؛ با رهبری ناسیونالیستی مردم آذربایجان مقابله می کنیم و کوشش می کنیم که یک رهبری سوسیالیستی انقلابی در آن منطقه بوجود آوریم. رهبری ای که تمامی ملیت های تحت ستم و زحمتکشان ترک، کرد، فارس، بلوچ، ترکمن و عرب را با هم در یک وحدت سراسری تحت یک **نظام شورایی** علیه نظام سرمایه داری متشکل کند.

۲. به نظر شما مشکلاتی نظیر مسئله ی آذربایجان و کردستان به چه شکل می توانند حل شوند؟

سوسیالیست های انقلابی در مبارزه با دولت سرمایه داری در راستای سرنگونی آن خواهان آزادی و رفع ستم از کارگران و زنان و جوانان و ملیت های تحت ستم، هستند. سوسیالیست های انقلابی خواهان حق تعیین سرنوشت ملل تا سرحد جدایی اند. حق تدریس به زبان محلی در مدارس و مراکز آموزشی و ایجاد نهاد تصمیم گیری برای تعیین سرنوشت خود، از حقوق دموکراتیک تمام ملل ایران از جمله مردم ترک زبان است. چنانچه اکثریت ملتی خواهان تشکیل دولت خود و جدایی از ایران باشد، سوسیالیست های انقلابی نیز از این حق دموکراتیک حمایت می کنند.

در میان مدافعان سرمایه داری (چه در حکومت و چه در اپوزیسیون) تبلیغات «تمامیت خواهی» همواره زیر لوای «وحدت طلبی ملی» دامن زده شده است. این راه حل واقعی نیست. نتیجه آن افتراق و تجزیه و به خاک و خون کشیدن ملیت های تحت ستم در ایران است (همانطور که در نظام سرمایه داری سابق و کنونی مشاهده کرده ایم). طرح شعار «فدرالیزم» به عنوان یک

الگو نیز با وضعیت کشورهای نظیر ما انطباق ندارد.

تنها راه و روش درست برای حل مسئله ملی رعایت حقوق دموکراتیک ملیت های تحت ستم است. اما پس از رعایت این حقوق ما در درون این مناطق برای یک سیاست سوسیالیستی مبارزه شیوه داری علیه رهبری ناسیونالیستی و مدافع سرمایه داری و امپریالیزم انجام می دهیم. مبارزه ما برای ایجاد جمهوری شورایی در راستای احقاق نظام سوسیالیستی در منطقه است.

۳. با توجه به وقایع اخیر دانشگاه های تهران و بازداشت های فعالین دانشجویی، شما چه ارزیابی دارید؟ آیا جنبش و در پی آن سرکوب وارد مرحله ی جدیدی شده است؟

به اعتقاد من با وجود دستگیری های اخیر و سرکوب ها، هنوز ما شاهد تغییر قوا به نفع جوانان (و کارگران) هستیم. باید توجه کرد که دولت های سرمایه داری عموماً از روی استیصال و ترس از دادن قدرت شان است که دست به سرکوب می زنند. اما تداوم سرکوب و اعمال فشار دائمی بر اعتراضات جوانان نیز سنجشی است برای ارزیابی قدرت واقعی دولت سرمایه داری. امروزه دستگاه سرکوب هر چه بیشتر در حال از دست دادن کارایی خود است. به نظر من اختناق و سرکوب از دوران خاتمی و اصلاح طلبان کمتر شده است. نه به این علت که دولت احمدی نژاد ملایم تر از دولت خاتمی است. بهیچوجه! این دولت به مراتب راست رو تر و سرکوبگرتر است. اما دیگر توان سرکوب شیوه دار و دائمی را از دست داده است. به عبارت دیگر دندان های دولت سرکوبگر در حال ریختن است. توده های زحمتکش و جوانان هم با تجربه تر از چند سال پیش شده، هم مقاوم تر و هم قوی تر.

در ضمن برقراری ارتباط نزدیکتر با غرب و فروکش جنگ زرگری «هسته ای» کنونی وضعیت را برای تقویت بیشتر تناسب قوای جوانان و کارگران فراهم می آورد.

۱۴ خرداد ۱۳۸۵

تبریز به پا می خیزد!

۲۸ سال پیش در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ مردم شهر تبریز به پا خواست (ضمیمه). یکسال پس از آن اعتراضات توده ای کارگران و زحمت کشان رژیم شاه را سرنگون کرد. مردم آذربایجان نیز در این سرنگونی نقش تعیین کننده ایفا کرد.

۱ خرداد ماه ۱۳۸۵ نیز حداقل صد هزار تن از مردم تبریز در اعتراض به کاریکاتوری توهین آمیز نسبت به مردم ترک زبان که در یکی از روزنامه های فرمایشی «ایران»، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۵، درج شده بود، به خیابان ها سرازیر شدند. این تظاهرات یک کشته و تعداد زخمی به جا گذاشت و عده ای نیز توسط نیروهای انتظامی وحشی دولت سرمایه داری دستگیر و راهی زندان شده اند.



به دنبال انتشار این کاریکاتور اعتراضاتی ابتدا در دانشگاه های اردبیل و ارومیه صورت گرفته، و در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۵ دانشجویان دانشگاه تبریز، خواستار مجازات مسئولان روزنامه ایران و عذرخواهی شدند. سپس عده ای از دانشجویان دانشگاه-های تهران در اعتراض در برابر دانشگاه تهران اجتماع کردند و دست به تظاهرات زدند. دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر تهران، در تجمع اعتراضی روز یکشنبه، به ترکی و فارسی شعار دادند: "روزنامه فاشیستی توقیف باید گردد!!" در شهرهایی دیگر از جمله زنجان نیز تظاهرات انجام گرفت. گرچه تظاهرات در اعتراض به

کاریکاتور صورت گرفت، اما شدت اعتراضات نمایانگر عمق نارضایتی مردم آذربایجان از سیاست های ضد ملی حکومت مرکزی در ۲۷ سال پیش بوده است.

در پی بالاگرفتن اعتراض ها به چاپ کاریکاتوری در هفته نامه ایران جمعه، دادسرای تهران زیر فشار حکم بازداشت مهرداد قاسمفر، سردبیر این هفته نامه و مانا نیستانی، طراح این کاریکاتور را صادر کرد. طرح استیضاح صفار هرندی، وزیر ارشاد جمهوری اسلامی، در ارتباط با چاپ کاریکاتوری بر علیه مردم ترک زبان آذربایجان، در دست تهیه است.

بدیهی است که شوونیست ها ملی و مذهبی دولت سرمایه داری و «تمامیت خواهان» با هر چهره ای که ظاهر می گردند، همواره از این نوع کاریکاتورها حمایت کرده و ته دل خوشحال هستند. چریحه دار کردن احساسات ملی همراه با سرکوب ملیت های تحت ستم از ابزار عادی آنان برای تحمیق مردم تحت ستم است.

اما از سوی دیگر جریانات ملی گرایی افراطی مانند «پان ترکیزم» ها، طرفداران «آنا تورک»، «گرگ های خاکستری»، طرفداران رئیس جمهور سابق «جمهوری آذربایجان» و طرفداران «چهرگانی»، کوشش دارند که با طرح مطالبات افراطی دست به ماجراجویی سیاسی بزنند.

این دو انحراف دو روی یک سکه است. کارگران و جوانان و زنان سوسیالیست انقلابی در مقابل این دو انحراف قرار گرفته اند. سیاست های سرمایه داری و ناسیونالیزم (به هر شکل آن) به منافع مردم ستم کش لطمه می زند. واضح است مسبب اصلی تمام ناهنجاری های اجتماعی در تمام مناطق ایران، دولت سرمایه داری ایران است. اما؛ مبارزه علیه شوونیزم دولت مرکزی، به مبارزه با ناسیونالیزم محلی پیوند خورده است.

سوسیالیست های انقلابی در مبارزه با دولت سرمایه داری در راستای سرنگونی آن خواهان آزادی و رفع ستم از کارگران و زنان و جوانان و ملیت های تحت ستم، هستند. سوسیالیست های انقلابی خواهان حق تعیین سرنوشت ملل تا سرحد جدایی اند. حق

واضح است که برای متعادل کردن وضعیت به نفع خود، امپریالیزم باید با دو روش و یا دو زبان با رژیم برخورد کند. زبان ملایم، که تا کنون توسط دول اروپایی به ویژه سه دولت بریتانیا؛ فرانسه و آلمان، اتخاذ شده بود. و زبان قلندر منشی و زور که توسط بوش ابراز می‌گردد. در واقع هیچگاه اختلاف اساسی بین دولت آمریکا و دول اروپایی بر سر وضعیت ایران وجود نداشته (اختلافات تاکتیکی بوده اند). این دو روش هر دو برای به صراط مستقیم هدایت کردن دولت سرمایه داری ایران طرحی شده اند. اما؛ امروز حتی این اختلافات تاکتیکی نیز کنار گذاشته شده است. در ملاقات اخیر با صدراعظم آلمان، جرج بوش اظهار داشت که وی و آنجلا مرکل، صدراعظم آلمان می‌خواهند که مناقشه اتمی ایران فرجامی مسالمت آمیز داشته باشد. در عین حال جک استرا، وزیر خارجه بریتانیا گفت: "هیچ کسی درباره تهاجم به ایران یا اقدام نظامی علیه ایران حرف نمی‌زند". کاخ سفید، اعلام کرد که "ایران عراق نیست!" از سوی دیگر کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد، پس از گفتگوی تلفنی با علی لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی و سرپرست مذاکرات هسته ای ایران، از قول وی گفت که جمهوری اسلامی به مذاکرات جدی و سازنده علاقه دارد اما این مذاکرات باید در چارچوب زمانی مشخصی صورت گیرد. واضح است که هیچیک از این اظهارات نشانگر تهاجم نظامی "قریب الوقوع" دول غربی به خاک ایران نیست (گرچه چنین اتفاقی به عنوان یک سناریوی غیر محتمل می‌تواند طرح باشد).

واکنش رژیم جمهوری اسلامی به دولت بوش نیز با وجود «اعتراضات» و «مقاومت‌ها» ظاهری؛ از چند سال پیش تا کنون بطور کیفی تغییر کرده است. برای نمونه چند سال پیش زمانی که بوش ایران را یکی از «محورهای اهریمنی» معرفی کرد؛ دبیر شورا ی نگیهان، احمد جنتی، سخنان بوش را «تعجب آمیز» خواند و او را به «دیوانه ای» تشبیه کرد که «حتی مصلحت کشور خود را نمی‌داند»؛ خامنه ای، بوش را چنین توصیف کرد که «به خون انسانها تشنه است» و نهایتاً خاتمی سخنان بوش را «اهانت آمیز» خواند. اما در دوره کنونی هیچ واکنش خصمانه از

شورای عالی امنیت ملی و سرپرست مذاکرات هسته ای ایران، از قول وی گفت جمهوری اسلامی به مذاکرات جدی و سازنده علاقه دارد اما این مذاکرات باید در چارچوب زمانی مشخصی صورت گیرد. (بی بی سی ۱۳ ژانویه ۲۰۰۶)

با بالا گرفتن تنش‌ها بین دولت احمدی نژاد و دول غربی در مورد پرونده هسته ای ایران، در محافل اپوزیسیون سناریوی حمله نظامی دولت آمریکا و متحدانش به خاک ایران مجدداً برجسته شده است. در ابتدا باید ذکر کرد که گرچه تمایل ذاتی دولت بوش بر اساس جنگ افروزی و تهاجمات نظامی در سطح جهانی بنا شده است؛ اما بر خلاف گرایش‌های بورژوا و خرده بورژوایی اپوزیسیون؛ که از ابتدای قیام بهمن ۱۳۵۷ روزشماری کرده که روزی آمریکا به ایران قشون بفرستد و رژیم کنونی را با یک رژیم طرفدار غرب جایگزین کند؛ دولت آمریکا همواره ترجیح داده است که با رژیم سرمایه داری ایران (حتی با رئیس جمهوری مانند احمدی نژاد) به توافق برسد. زیرا بدیل بورژوایی بهتری وجود نداشته است. سلطنت طلبان و وابستگان به رضا پهلوی که از اعتبار سیاسی کافی در ایران برخوردار نبوده (حتی اگر خود را طرفدار سوسیال دموکراسی و «اتحاد» معرفی کنند). مهر و نشان رژیم شاهنشاهی و ساواک و شعبان بی‌مخ‌ها بر پیشانی آنها برای همیشه حک شده است. مجاهدین که هیچگاه به یک بدیل بورژوایی مبدل نشدند و قمار سیاسی آنها در مورد وابسته کردن خود به رژیم صدام مقتضایان با شکست روبرو شد (حتی با وجود کمک ارزنده به غرب در افشای پایگاههای هسته ای ایران). اصلاح طلبان نیز بی‌رمق و بی‌عرضه از آب در آمدند. گرچه دولت آمریکا همه این بدیل‌ها را برای روز مبادا در زرادخانه سیاسی خود نگهداشته است؛ اما چشم اندازی اصلی آن کماکان «معامله» و سازش با خود رژیم جمهوری اسلامی است. به ویژه اینکه پس از انتخاب احمدی نژاد دولت سرمایه داری ایران برای نخستین بار یک پارچه عمل می‌کند. در روزهای پیش مشاهده کردیم که چگونه رفسنجانی «معتدل» و حامی غرب، مدافع سیاست احمدی نژاد شد!

تدریس به زبان محلی در مدارس و مراکز آموزشی و ایجاد نهاد تصمیم گیری برای تعیین سرنوشت خود، از حقوق دموکراتیک تمام ملل ایران از جمله مردم آذربایجان است. چنانچه اکثریت ملتی خواهان تشکیل دولت خود و جدایی از ایران باشد، سوسیالیست های انقلابی نیز از این حق دموکراتیک حمایت می‌کنند.

در عین حال مبارزه علیه دولت سرمایه داری ایران جدا از مبارزه با امپریالیزم نیست. دول امپریالیستی در تاریخ خود از باتیان تفرقه و دامن زدن به جنگ های قومی بوده اند.

زنده باد اعتراضات به حق مردم آذربایجان!

زنده باد حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم تا سر حد جدایی!

سرنگون باد دولت سرمایه داری!
دست های امپریالیزم از منطقه کوتاه!

مازیار رازی - یاشار آذری
۲ خرداد ۱۳۸۵

تهاجم نظامی یا چانه زنی؟

در حاشیه پذیرش دولت آمریکا به مذاکره با رژیم ایران مقاله ریر که ۴ ماه پیش تگاشته شده بود ارائه می‌دهیم.

روز پنجشنبه، ۱۲ ژانویه، وزیران خارجه سه کشور اروپایی مذاکره کننده با ایران خواستار تشکیل جلسه اضطراری شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی شدند تا به آنچه که تخلف جمهوری اسلامی از مصوبات این نهاد وابسته به سازمان ملل محسوب می‌شود، رسیدگی کند. در عین حال در باره احتمال ارجاع پرونده هسته ای ایران به شورای امنیت، دبیرکل سازمان ملل گفته ایران به حل این بحران از طریق مذاکره علاقه مند است و مقامات جمهوری اسلامی پیشنهاد مداخله شورای امنیت را مورد انتقاد قرار داده اند. کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد، پس از گفتگوی تلفنی با علی لاریجانی، دبیر

سوی رژیم علیه دولت آمریکا دیده نشده است. بر عکس، سران رژیم فقط ادعاهای بوش مبنی بر تدارک رژیم برای دسترسی به برنامه هسته ای را تا درست اعلام کردند. اکنون تنها خواهان "تحقیقات" در مورد مسایل هسته ای شده اند. این واکنش های اخیر نشان دهنده تمکین دولت سرمایه داری ایران به امپریالیزم است. بدیهی است جهت اصلی جدال ها بر سر چانه زنی برای بدست آوردن امتیازات بیشتر از غرب است.

سخنان «تند» احمدی نژاد نسبت به اسرائیل را نمی توان به مثابه تحریک دول غربی به یک رودرویی نظامی قلمداد کرد. این نوع سخنان از روز اول به قدرت رسیدن این رژیم وجود داشته است. دول غربی نیز این سخنان را جدی تلقی نکرد؛ گرچه طبعاً دولت اسرائیل واکنش های تندی نشان داد. بدیهی است که این سخنان «تند» احمدی نژاد عمدتاً به منظور عوامفریبی و کسب رضایت پایه های حزب الله رژیم در ایران و منطقه طرحی شده است. دولت احمدی نژاد از یک سو برای جلب پایه های حزب الله در منطقه با بن لادن (القاعده) در رقابت قرار داشته و از طریق این عوامفریبی ها می تواند دولت خود را در عراق، فلسطین، افغانستان و سوریه «رهبر» حزب الله و «اسلام»؛ علیه دول غربی نشان دهد. از سوی دیگر در ایران فشارهای گرایش های حزب الله و بسجی (الله کرم ها و مصباح یزدی ها) احمدی نژاد را برای حفظ پایه های خود وادار به این نوع عوامفریبی ها می کند. علت اصلی جدل های هسته ای بین دولت احمدی نژاد و دول غربی در جایی دیگر نهفته است. مسئله اصلی ریشه در بحران اقتصادی ایران در دو دهه پیش؛ داشته است. جنگ ۸ ساله با عراق و محاصره اقتصادی بیش از دو دهه اقتصاد ایران را چنان دگرگون کرد که رژیم خطر از دست دادن قدرت خود را چند سال پیش درک کرد و روال جهت گیری به غرب را آغاز کرد. مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۸۱ چراغ سبز را به دول غربی برای سرمایه گذاری در ایران (بدون محدودیت) نشان داد. البته سرمایه داری جهانی از روز نخست سقوط نظام سرمایه داری «شاهنشاهی» در ایران و انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در تدارک بازگشت اقتصاد ایران به نظامی مترادف با

قوانین سرمایه داری جهانی بوده است. تحریم های اقتصادی، جنگ افروزی از طریق تحریک صدام حسین و در اختیار قرار دادن سلاح های سبک، سنگین و شیمیایی در اختیار دولت وی برای مقابله با ایران، تقویت جناح های «معتدل»، «اصلاح طلب» در درون هیئت حاکم و غیره، همه دال بر سیاست فوق بوده است. آنچه سرعت بازسازی یک سرمایه داری مدرن همواره به تعویق می انداخت، نا هم آهنگی جناح «اقتدارگرا» با دیگر جناح بود. امروز با تقویت سیاسی اقتدارگرایان و یک پارچه شدن رژیم، این سد اساسی از سر راه کنار رفته است. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. تدارک برای این زمینه سازی ها و تسهیلات، از سال های پیش آغاز شده، و در اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ (۲۷ خرداد ۱۳۸۱) سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ، رسمیت یافت و دوره اول مذاکرات رسمی از دسامبر ۲۰۰۲ آغاز شد. تا به امروز بسیاری از شرکت های اروپایی در ایران سرمایه گذاری کرده اند.

پس از اشغال خاک عراق توسط دول آمریکا رژیم چرخش ویژه تری در سیاست خود نسبت به دولت آمریکا نشان دادند. در راس این چرخش رفسنجانی قرار گرفته بود. فصلنامه «راهبرد» که از سوی مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام ایران منتشر می شود در نخستین شماره خود پس از اشغال عراق؛ در مصاحبه ای ۲۴ صفحه ای با اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس این مجمع به چاپ رسانده که وی در آن به نقش مجمع در حل مشکلات میان ایران و آمریکا پرداخت. او در این مصاحبه ذکر می کند که «ما به عنوان مسلمان هیچ مشکلی نداریم که هریک از مسائل خارجی را که گریبانگیر ماست حل کنیم ... ما اصلی در اسلام داریم و آن تقدم مصلحت اقوا بر مصلحت ضعیف است ... اصلاً مجمع تشخیص مصلحت از این خاستگاه به وجود آمده است.» وی به نظریه خمینی اشاره کرده که گفته بود نماز و روزه را هم می توان به خاطر مصلحت نظام تعطیل کرد و گفته است: «اینکه بیاییم کشورمان را به خطر

بیندازیم و خیال کنیم داریم اسلامی عمل می کنیم، اسلامی نیست.» وی در این مصاحبه اذعان کرد که دستگاه سیاست خارجی ایران به دلیل کم تجربگی دست اندرکارانش در موارد زیادی فرصت هایی را از دست داده اما اکنون به شرایطی رسیده است که مسائل سیاسی دنیا را می فهمد و می تواند تجزیه و تحلیل کند!

در پی این اظهارات؛ جهت گیری نوینی توسط رژیم به شکل یک پارچه در راستای جلب اعتماد دول غربی صورت پذیرفت. بدیهی است که دول امپریالیستی نیز برای سرمایه گذاری در ایران و چپاول منابع نفتی و استفاده از نیروی کار ارزان؛ برایشان تفاوتی نمی کند که کدام یک از باندهای حکومتی در قدرت باشد، تا مدامی که منافع آنها تضمین گردد. و اکنون باند راست چنین نقشی را عهده دار شده است. اما در دوره اصلاح طلبان رژیم به تمامی مطالبات خود نرسید. این بار با علم کردن پرونده هسته ای رژیم خواهان گرفتن امتیازات اساسی از دول غربی و به ویژه آمریکا است.

از سوی دیگر، پس از تجربه فاجعه آمیز در عراق تناسب قوا به ضرر غرب تغییر کرده است و یک حمله نظامی توسط آمریکا و متحدانش نمی تواند در دستور کار قرار گیرد. دولت آمریکا برای مدت طولانی مجبور است در عراق باقی بماند و باندازه کافی توان یک حمله نظامی به ایران را ندارد. در واقع می توان اذعان داشت که در سطح جهانی تناسب قوا به ضرر امپریالیزم آمریکا است. اقدامات ضد امپریالیستی دولت چاوز در ونزوئلا و انتخاب اخیر او مورالس در بلیوی همه نشانگر به بن بست رسیدن سیاست های دولت بوش برای «حل مشکلات جهان» و استقرار «دموکراسی»! است.

اکنون مسئله روشن است که سناریویی محتمل و در دستور روز دول غربی نه می تواند حمله نظامی باشد (این موضوع را رژیم ایران بدرستی تشخیص داده است) و نه تحریم اقتصادی مؤثر. تحریم اقتصادی تصمیم دشواری به نظر می رسد، زیرا کشورهای همچون روسیه، چین، هند و ژاپن چندان تمایلی به اینکه قراردادهای کلان نفت و گاز خود را با ایران به هم بزنند نشان نمی دهند، بخصوص روسیه که همین اخیراً

سوسیالیست های انقلابی ایران انجام داده ایم که زیر از نظر می گذرد:

۱. اولین سوالی که در برخورد با این اعلامیه در ذهن متبادر می شود حمایت یا عدم حمایت از چنین تجمعی است. به خصوص زمانی که در متن بیانیه هیچ اشاره ای مستقیمی به رژیم جمهوری اسلامی نشده (اشکالی کع برخی احزاب و گروه ها به این بیانیه می گیرند و آن را حکومتی می دانند!) و ما در فهرست اسامی صادرکنندگان و حمایت کنندگان از این تجمع با نام کسانی چون شیرین عبادی، مهرانگیز کار، ژیلای بی یعقوب و غیره مواجه می شویم.

من هیچ دلیلی برای پشتیبانی نکردن و یا شرکت نکردن در این مراسم نمی بینم. جریاناتی که این اعتراض را به هر دلیلی رد می کنند و از آن حمایت نمی کنند، باز هم برخوردی فرقه گرایانه دارند و خواهان وجود شرایط دقیقاً مطلوب و کاملاً "چپ" ای هستند که در حال حاضر نه خود در ساختن موفق بوده اند و نه در ایران وجود دارد. ما باید به خاطر بسپاریم که یکی از وظایف اصلی مارکسیست های انقلابی (که آنها را از سایر جریانات "چپ" جدا می کند) همان واقع بینی آنها است. آنها از درون واقعیت های موجود حرکت کرده و سعی در ایجاد چرخش در آنها به طرف سوسیالیسم می کنند. آنها به توده مردم نمی گویند: "شما اول سوسیالیست یا کمونیست شوید و ما را به رسمیت بشناسید، تا ما هم شما را!" سوسیالیست های انقلابی در واقع در همه نوع مبارزات اجتماعی و سیاسی از سکویی که توده مردم بر آن قرار دارند، حرف می زنند و از مطالبات اقشار ستمدیده جامعه دفاع کرده و در عین حال سعی در دادن چشم انداز و بینش سوسیالیستی به آنها می کنند.

بالاخص در خصوص مبارزات دموکراتیک زنان، این مسئله بسیار مهم است، زیرا که زنان ما که امروز تحت فشار و تبعیض جنسی شدید هستند، جملگی به یک طبقه تعلق ندارند. اما صرف این که آنها همه به طبقه کارگر متعلق نیستند، دلیل این نمی شود که از مبارزات دموکراتیک آنها در برابر اختناق و سرکوب رژیم دفاع نکرد؛

اشغال عراق تجربه بسیار خوبی از سیاست های "انسان دوستانه"! دولت بوش در منطقه است. وضعیت مردم زحمتکش عراق روز به روز رو به وخامت گرویده است. کارگران ایران در صورت بروز چنین اتفاقی باید به ساختن یک جبهه سوم در مقابل دولت سرمایه داری ایران از یکسو و امپریالیسم از سوی دیگر مبادرت کنند. برای کارگران ایران مبارزات ضد سرمایه داری از مبارزات ضد امپریالیستی جدا نیست. دولت سرمایه داری ایران بخشی از نظام سرمایه داری جهانی است که با وجود جنگ های زرگری و بی ارتباط با منافع کارگران میان آنان، نهایتاً با یکدیگر سازش خواهند کرد.

مازیار رازی
۲۵ دی ۱۳۸۴



مصاحبه با سارا قاضی

در مورد تجمع روز ۲۲ خرداد در میدان هفت تیر تهران

با اعلام تجمع مسالمت آمیز زنان در روز ۲۲ خرداد ماه و در اعتراض به قوانین ضد زن، شاهد موضع گیری های گوناگون و متفاوتی در رابطه با این موضوع هستیم. در همین راستا مصاحبه ای را با رفیق سارا قاضی، از فعالین زنان و همچنین از رفقای اتحادیه

قرارداد تسلیحاتی یک میلیارد دلاری با ایران بسته است.

در مورد حمله نظامی نیشریه اکنون میست لندن به درستی می نویسد: "ایران نیز که تجربه بمباران تأسیسات اتمی عراق از سوی اسرائیل را در خاطر دارد تأسیسات اتمی خود را تا آنجا که توانسته در جاهای پراکنده، دور از دسترس و زیرزمینی مخفی کرده، تا آنجا که مثلاً تأسیسات سانتریفوژ اورانیوم در نطنز بیست و چند متر زیرزمین قرار دارد. از سوی دیگر، احتمال زیادی وجود دارد که ایران تعداد زیادی مراکز فعالیت اتمی مخفی داشته باشد و در نتیجه، حمله به تأسیسات هسته ای ایران و نابود کردن آنها در حد و اندازه ارتشی در حد ارتش آمریکا است. حمله به نیروگاه اتمی بوشهر و تأسیسات غنی سازی اورانیوم در نطنز حداکثر چیزی است که اسرائیل می تواند انجام دهد تا بدین ترتیب دست کم از روند پیشرفت برنامه اتمی ایران بکاهد اما این حمله آغاز جنگی میان ایران و اسرائیل را رقم خواهد زد که اسرائیل بدون کمک آمریکا نمی تواند به پایان برساند. حمله به ایران تنها در صورتی می تواند نتیجه بخش باشد که باعث شود حکومتی جایگزین حکومت کنونی ایران شود که با عرب دوستانه تر رفتار کند اما در مورد ایران هیچ جایگزین حاضر و آماده ای برای حکومت کنونی وجود ندارد و از سوی دیگر حمله به ایران می تواند باعث شود که این کشور تنگه هرمز را ببندد یا از طریق هوادارانی که در عربستان سعودی، عراق، لبنان و سرزمینهای فلسطینی دارد منافع آمریکا و اسرائیل را تحت حمله قرار دهد." (هفته اول ژانویه ۲۰۰۶)

بر خلاف برخی از نیروهای اپوزیسیون که حمله نظامی آمریکا را واقعی دانسته و برخی دیگری فرجی در راستای رهایی از شر دولت کنونی می دانند، این اقدام بنا بر وضعیت کنونی کاملاً غیر محتمل است. اما حتی در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران و زحمتکشان ایران بهیچوجه از حمله نظامی غرب به ایران نفعی نخواهند برد. امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا هیچگاه برای به ارمان آوردن «آزادی و دموکراسی» به کشورهای جهان حمله نکرده است.

برای همین منظور است؛ وسیله ای برای جلوگیری از حملات رژیم ویس.

۴. **برخورد سوسیالیست های انقلابی با چنین تجمعات و اعتراضاتی که جنبه ی انقلابی ندارند باید به چه شکل باشد؟**

همان طوری که گفتیم، به نظر من با توجه به نبود، حزب انقلابی، سازماندهی انقلابی و رهبری انقلابی، سوسیالیست های انقلابی باید با حضور در این مبارزات، از این فرصت ها برای رساندن صدای خود به گوش توده های تحت ستم استفاده کرده و ضمن حمایت از مطالبات آنها، در بالا بردن سطح آگاهی آنها و کشیدن این مبارزات به مطالباتی بعدی و مترقی تر فعالیت کنند. این شامل مبارزات تمام ستمدیدگان جامعه، مانند زنان، دانشجویان، جوانان، کارگران... می گردد.

۱۹ خرداد ۱۳۸۴



پیش بسوی ایجاد تشکل مستقل زنان

از جانب کارگران، زنان، دانشجویان و اقلیت ملی بوده ایم و در تمام این موارد ملاحظه کردیم که رژیم در سرکوب آنها به خود شکی راه نداد. لذا نکته اول در جمع بندی های ما باید این باشد که کلیه این اقشار تحت ستمی که به اعتراض بلند می شوند، می باید در یک اتحاد عمل خود را سازماندهی کنند و برای جلوگیری هر چه فعال تر از سرکوب خود و دیگر اقشار متعرض، به دفاع از هم بلند شوند.

ب جرای این کار تمام این اقشار نیاز به "کمیته های مخفی دفاع از خود" دارند که بتواند پیشاپیش لباس شخصی ها و عمال رژیم را شناسایی کرده و طرحی برای حفظ خود در مقابل سرکوب و دستگیری ها داشته باشند. این کمیته های مخفی آنگاه می توانند در ارتباط با هم فعالیت داشته و به کمک هم پشتابند.

برای حرکت ۲۲ خرداد امسال هم ضروری است که زنان مبارز ما مبادرت به تشکیل کمیته مخفی دفاع از خود نمایند تا مانند سال گذشته و ۸ مارس اخیر در مقابل حملات رژیم بدون دفاع نیابند.

۳. **با توجه به ماهیت چنین تجمع هایی که به دلیل ساختار غالب آن که فمینیسم است، اکثریت مطلق شرکت کنندگان و برگزارکنندگان این مراسم را زنان تشکیل می دهند. ایا این امر باعث عملی نشدن طرح تشکیل کمیته های دفاع از خود نمی شود؟**

البته که نه! زنان هم مانند دانشجویان، کارگران یا هر قشر تحت ستم دیگری می توانند و می باید سازماندهی داشته و با روش های دفاع از خود آشنا باشند. وضعیت کشور ما اکنون بقدری حاد است که حتی مطالبات بورژوا فمینیستی زنان به برخورد با رژیم کشیده شده و حتی به سرعت می تواند ماهیت انقلابی یابد. دلیل آن هم شدت سرکوب و دیکتاتوری حاکم است. پس در مقطع فعلی حتی برای مطالبات فمینیستی در ایران، زنان مبارزه ما می باید آماده مقابله با رژیم بوده و برای حفظ خود از ضرب و شتم و دستگیری سازماندهی داشته باشند. تشکیل کمیته های مخفی دفاع از خود

بخصوص در زمانی که هیچ سازماندهی و رهبری انقلابی ای هم که در میان این زنان پایگاه قوی داشته باشد، وجود ندارد. اگر این رهبری وجود داشت، ما می گفتیم زنان ما آلترناتیو دیگری دارند و نباید با نیازی ندارند که در تجمعات مهرانگیز کار یا شیرین عبادی شرکت کنند. اما امروز، وضعیت این طور نیست و اگرچه زنان مترقی ما مجبورند که در این قبیل مبارزات شرکت کنند، اما این کار را با حفظ موضع و شعار خود و نه تحت رهبری چنین عناصری انجام می دهند. پس نیروهای مترقی باید از این قبیل تظاهرات پشتیبانی کرده و در آنها شرکت کنند، اما از این فرصت برای رساندن صدای خود به گوش زنانی که برای اعتراض به رژیم جان خود را به خطر انداخته اند، استفاده نموده و شعارها و مطالبات خود را مطرح نمایند. چون تمام زنانی که در این اعتراض شرکت می کنند، الزاماً از قشر و طبقه شیرین عبادی و مهرانگیز کار نیستند. آنها کسانی هستند که همین روز ۸ مارس گذشته مورد ضرب و شتم شدید رژیم قرار گرفتند. نمی توان از اینها دفاع نکرد. دفاع نکردن از اینها به معنای تضعیف مبارزات زنان در مقابل رژیم است. پس این مانند دو کفه ترازو است: یک کفه حمایت از مبارزات دموکراتیک زنان برعلیه ستم های جنسی و دیکتاتوری حاکم، کفه دیگر حمایت از رژیم و ستم جنسی و حمله به حقوق دموکراتیک مردم در جامعه! به نظر شما کدام کفه را باید انتخاب کرد؟

۲. **در سال گذشته و مراسم ۸ مارس چنین تجمعی از طرف نیروهای حکومتی به شکل وحشیانه ای سرکوب شد و با توجه به وقایع اخیر آذربایجان و سرکوب خونین آن، و همچنین سیر دستگیری های دانشجویان، سرکوب این مراسم بسیار محتمل و نزدیک می نماید. شما برای پایین آمدن هزینه ی چنین مراسم ها و تجمع هایی چه پیشنهاد عملی دارید؟ آیا باید تا زمانی که رژیم به ما اجازه ی هر نوع فعالین را ندهد سکوت اختیار کرده و یا صرفاً در چهارچوب مجوزهای حکومت حرکت کنیم؟**

دقیقاً به همین دلیل دو نکته باید مورد نظر قرار بگیرد: الف این که ما اخیراً شاهد یک سلسله مبارزات دموکراتیک

عابد توانچه، یاشار قاجار، منصور اسانلو و تمامی زندانیان سیاسی آزاد باید گردند!

در پی ناآرامی های دانشگاه و درگیری های اخیر دانشجویان با نیروهای امنیتی و سرکوبگر، تعدادی از دانشجویان دانشگاه های مختلف تهران به وسیله ی نیروهای لباس شخصی دستگیر شدند که برخی از آنان آزاد شدند.

در ایم میان دستگیری تعدادی از رفقای دانشجویی به صورت غیر رسمی و به عبارت بهتر با رپوده شدن آنان انجام شد. دوستانی مانند عابد توانچه، یاشار قاجار و هومن کاظمیان که نفر آخر چندی پیش آزاد گردید و هنوز مشخص نیست که این دستگیری از جانب چه نهادی به عمل آمده بود.

عابد توانچه و یاشار قاجار هنوز دربند هستند و بنا بر اخبار موجود آنان در بند ۲۰۹ زندان اوین که متعلق به حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران است نگهداری می شوند.

وضعیت جسمی آن دو به هیچ وجه مساعد نیست و هر دو علاوه بر مقاومت ذر برابر بازجویی ها و شکنجه های احتمالی، در اعتصاب غذا نیز به سر می برند.

در این راستا ما، سوسیالیست های انقلابی ایران خواستار آزادی بی درنگ و بدون قید و شرط این رفقا هستیم و در حال جمع آوری حمایت های بین المللی و تشکیل کمپنی جهانی برای آزادی این دو دوست می باشیم.

تا کنون ده ها نامه ی حمایتی از اتحادیه های گوناگون کارگری، احزاب و گروه های سیاسی و همچنین برخی شخصیت ها از کشورهای ایتالیا، یونان، اسپانیا، اتریش، انگلستان، کانادا، آمریکا، بلژیک و فلسطین دریافت شده که همگی در نامه های خطاب به محمود احمدی نژاد رییس جمهور ایران، خواستار آزادی فوری و بی قید شرط عابد، یاشار و تمامی زندانیان سیاسی و به خصوص منصور اسانلو شده اند.

متن این نامه های در وب سایت و بلاگ اتحادیه جوانان سوسیالیست های انقلابی موجود است.

به امید آزادی تمامی زندانیان سیاسی
 نابود باد سرمایه داری
 مرگ بر امپریالیسم و ایادی اش
 زنده باد آزادی
 زنده باد سوسیالیسم



دیالکتیک در دفترهای دیالکتیکی تروتسکی

مارکسیسم بیش از هر چیز یک روش تحلیل و اما نه تحلیل متن بلکه تحلیل روابط اجتماعی است.

لئون تروتسکی

آنچه در این نوشته، در متن بیان مضمون بخشی از میراث تروتسکی، یعنی «دفترهای دیالکتیکی» او، پی جویی خواهم کرد، پاسخ به پرسش هایی چند است؛ لئون تروتسکی تا چه میزان از میانی فلسفی و روشی مارکسیسم به وجه اخص آگاهی داشته است؟ تا چه پایه از آن مبانی در تحلیل های اجتماعی- تاریخی خویش سود جسته است؟ و عاقبت اینکه او تا چه مایه از تفکر دیالکتیکی و اصول آن برخوردار بوده و اینکه تعبیر او از این جان مایه ی آموزه ی مارکس چگونه بوده است؟ در اینجا این نکته را باید تصریح کنم که قصد من از فلسفه همه ی آن مفاهیم و اندیشه هایی است که به مثابه ابزاری برای درک و دریافت واقعیت به کار گرفته می شوند و هم آن مقبولاتی است

که بدنه ای از اندیشه ای را تشکیل م می دهد که ناظر بر آنها به واقعیت نگریسته می شود. اما برای آن که در مورد تروتسکی، مشخصاً آن مفاهیم و مقبولات را تعیین کنیم و در پی جویی برای پاسخ به پرسش های فوق، حدود و نوع فلسفه ی تروتسکی را بازیابی کنیم، در همین ابتدا باید اعتراض نامه ای را که از خود او به جای مانده راهنما قرار دهیم. او می نویسد من: «به عنوان یک مارکسیست و هم به عنوان یک ماتریالیست دیالکتیک گرا خواهم مُرد.» (۱)

چنان چه از همین اعتراف به روشنی بر می آید، تروتسکی نه تنها باید با آن جنبه ای از مارکسیسم که فلسفی است، بلکه با عمده ترین بخش آن یعنی ماتریالیست و دیالکتیک نیز آشنا بوده و آن را در تحلیل های خود به کار گرفته باشد. اما قبول یا عدم قبول این امر تا دهه ی هشتاد مورد بحث و جدال های جدی قرار داشت. طرفه آن که از زمره ی کسانی که در تروتسکی قابلیت ذهنی تفکر فلسفی را انکار می کردند دوستداران جدی او نیز وجود داشتند. غالب مفسرینی که اندیشه ی تروتسکی را موضوع پژوهش قرار داده اند بر این باور اصرار ورزیده اند که آثار او از مایه های فلسفی اندکی برخوردارند. برای نمونه که نی پاز مدعی است که تروتسکی اساساً فاقد آن خصیصه ای است که لازمه ی تفکر فلسفی است. هم او توضیح می دهد که با نگاهی به آثار تروتسکی می توان دریافت که نوشته های او در باب مسائل فلسفی از آبخوری جزمی سیراب می شود (۲).

ایزاک دوپچر که غنی ترین زندگی نامه ی تروتسکی را در سه جلد نوشته است از ذکر این عقیده نمی گذرد که در تروتسکی هیچ عنصر فلسفی حرفه ای نمی توان یافت. هم او تصریح می کند که او هیچ تلاش منظمی را به منظور تبیین اصول دیالکتیکی به عمل نیاورده است (۳). داوید لائو که مارکسیسم تروتسکی را با سرشتی عملگرا، فعال و انقلابی مشخص می کند، مدعی است که اثر فلسفی مشخصی چون «دفاع از مارکسیسم» نشان می دهد که فلسفه از قابلیت های او نیست (۴). کسانی چون کارمیچل، هلاس، مندل و والیست ریچ که آثاری در باب زندگی و اندیشه ی تروتسکی نوشته اند، هیچ یک به دیدگاه های فلسفی او اشاره ای به عمل نمی

و تابع ظوابط اخلاقی شان نیافتند، به دام نومیدی گرفتار نشوند. آموختند که سلیقه های شخصی خود را تابع قوانین تاریخ کنند.» (۹)

تروتسکی بر مبنای همین آموخته ها در باب آموزه های که در هنگامه ی نوسانات و موج های ناگهانی وقایع اجتماعی تاریخی به کار می آید نوشت:

«برای شناخت دلایل برهم خوردن فاجعه آسای جریان "عادی" امور، کیفیت فکری والتری لازم است که بیان فلسفی آنها تا به حال تنها با ماتریالیسم دیالکتیک امکان پذیر بوده است.» (۱۰)

تروتسکی مارکسیسم را آموزه های فراهم آمده از سه بخش روش دیالکتیکی، ماتریالیسم تاریخی و نظام بندی قوانین اقتصاد سرمایه داری می دانست.

نوشته های تروتسکی در باره ی قوانین اقتصاد سرمایه داری از نظر مارکس، توصیف تنوری ارزش اضافی، بحران تولید سرمایه داری و جز این ها و هم چنین اظهارات مارکس در باره ی اعتبار پایدار آن توصیفات را متضمن بود.

چنین متونی به عنوان مرجع اعتقاد تروتسکی به مارکسیسم و هم چنین اعتقاد قاطع اش به انقراض سرمایه داری، از اهمیت فوق العاده ای برخوردارند، مع الوصف در جریان کوشش برای تحلیل رویکرد اساسی تروتسکی به «واقعیت» من خواهم کوشید تا هم خود را به نوشته های او در باره ی دیالکتیک متمرکز کنم. چنین کاری را به دلایلی چند انجام می دهم، نخست آن که در این باره اینک مدارک فراوانی از او در اختیار ما قرار دارد و دوم آن که این مواد به ویژه «دفترهای دیالکتیک» او رأی بسیاری از کسانی را که به فقدان عنصر فلسفی در اندیشه ی تروتسکی قائل بودند مخدوش می سازد. در جریان این بررسی به روشنی خواهیم دید که دیالکتیک برای تروتسکی نه افسانه و نه عرفان تلقی می شد. او دیالکتیک را «علم صوراندیشه» (۱۱) که قلمرواش نه تنها «به مسائل روزمره ی زندگی» (۱۲) بلکه به «درک روندهای پیچیده» (۱۳) در تاریخ و جامعه انسانی گسترش داشت می دانست.

طبیعی بود که دیالکتیک با سرشتی این چنین منطق فلسفه ای تلقی می شد که به باور تروتسکی:

را به نیروی پیش بینی و بصیرت تاریخی مجهز می سازد. (۷)

تروتسکی به دفعات به برخورداری خودش از این خصیصه اشاره می کند. «اخلاق ما و اخلاق آنها» از نمونه های درخشانی است که تروتسکی ضمن آن به مواردی از بصیرت دیالکتیکی خود ناظر بر آموزه ی فلسفی مارکسیسم تأکید به عمل می آورد.



«اصول مارکسیسم ما را قادر ساخت که به موقع از بورکراسی ترمیدوری بریده و به خدمت به سوسیالیسم بین المللی ادامه دهیم. نگره ی مارکسیستی ... به ما امکان داد تا اجتناب ناپذیر بودن وقوع ترمیدور شوروی و تمام پیچ و خم جنایات آن را تحت شرایط معین تاریخی پیش بینی کنیم. همان نگره ی خیلی پیش فروریختن حتمی دموکراسی بورژوازی و اخلاقیات آن را خبر داده بود.» (۸)

بیان تروتسکی در توضیح از برخورداری اش از منطق و روش شناسی و ملاً دیالکتیک مارکسیستی در همان اثر و به هنگام تبیین دیالکتیک مبارزه ی طبقاتی و تاریخ، صریح و بی پرده است. او ضمن اشاره به پاره ای از تکان های عمده ی سیاسی و نقش آنها در تعمیق درک علمی وقایع تصریح می کند:

«در میان این وقایع عظیم، تروتسکیست ها آهنگ تاریخ را که همانا دیالکتیک مبارزه ی طبقاتی است آموختند... آموختند... که چگونه نقشه ها و برنامه های ذهنی خود را تابع این آهنگ عینی کنند. آموختند که چگونه وقتی قوانین تاریخ را بسته به سلیقه ی شخصی خود

آوردند (۵) و این حالی است افرادی چون ماوارکیس، کراسو و مالدینوکس جهان بینی تروتسکی را اساساً ضد دیالکتیکی یا صرفاً جامعه شناسانه و یا در بهترین حالت ماتریالیسم مکانیکی توصیف می کنند. (۶)

دستیابی به بخشی از یادداشت های تروتسکی، جزو اسناد بایگانی شده ی او در دانشگاه هاوارد که در سال ۱۹۸۰ برای اولین بار تحت عنوان «یادداشت های تروتسکی ۳۵-۱۹۳۳: نوشته هایی در باره ی لنین، دیالکتیک و تکامل گرایی» توسط فیلیپ پومپر، حاوی متن روسی دفترها با ویراستاری یوری فلشتینسکی YORY FELSHTINSKY و ترجمه ی آنها به انگلیسی همراه با شرح و توضیحات توسط پومپر انتشار یافت، ارزیابی و قضاوت درباره ی میراث فلسفی تروتسکی عموماً و تعبیر او از دیالکتیک را خصوصاً به وجه عمیقی دگرگون کرد. این دفترها بخشی از مجموعه ی وسیعی از اسنادی است که جزو مجموعه ی دستنویس های کتابخانه ی هاگتون در سال ۱۹۴۰ به دانشگاه ها وارد واگذار شد.

ناظر بر مفاد این یادداشت ها و اظهارات به تصریح و به تلویح تروتسکی در مجموعه ی آثارش، من خواهم کوشید تا عناصر اصلی فلسفی و رویکرد دیالکتیکی او در ساختی سازمند ارائه کنم.

تمامی میراث معنوی تروتسکی به نحو صریحی مؤید اعتقاد او به حقایق و ارجحیت مارکسیسم نسبت به تمامی دیگر آموزه های فلسفی است. او چنین ارجحیتی را ناظر بر دو خصیصه ی عمده ای می دانست که تفکر مارکس از آن برخوردار بود. نخستین خصیصه به باور تروتسکی عینی بودن آن جهان بینی بود، به این معنی که بنا به عقیده ی تروتسکی مارکسیسم چنان وسیله ای برای شناخت جامعه است که نتایج حاصل از کاربرد آن جمع جامع بازتاب حقایق عینی است. به عبارت دیگر مارکسیسم به این معنا، انسانی را که اصول و احکام آن را به کار می گیرد قادر می سازد تا جهان را بدانگونه که «واقعاً هست» درک کند. اما دومین خصیصه که برآمده ی منطقی از خصیصه اول است این است که «عینی» بودن مارکسیسم هر مارکسیست آگاهی

اخلاق بیش از هر شکل دیگر از ایدئولوژی دارای ماهیت طبقاتی است.» (۲۰)

در جریان چنین جدال طبقاتی، طبیعی است که برای اندیشه و فلسفه ی مارکسیستی تروتسکی تنها آن وسایل اخلاقی مجازند که:

«پرولتاریای انقلابی را متحد کند، قلب او را خصم آشتی ناپذیر نسبت به ستم مملو کند... او را نسبت به انجام مأموریت تاریخی اش آگاه می کند... ماتریالیسم دیالکتیک هیچگونه دوگانگی بین هدف و وسیله نمی شناسد. هدف طبیعتاً از جنبش تاریخی ناشی می شود و وسایل ذاتاً تابع هدف می گردند.» (۲۱)

با همه ی این تأکیدات به باور تروتسکی پیوند یک جانبه و دل بخواه مفاهیم رفتار یک ماتریالیست دیالکتیک نیست. مارکسیسم تروتسکی جهان بینی ای ماده گراست و چنین سنجیه ی استلزام های خاصی در نگرشش به مفاهیم برای آن ایجاد می کند. بر مبنای چنین استلزام هایی است که مفاهیم در چهارچوب آن در قالب احکام ماده تبیین پذیر می گردند و این حکم که مغز انسانی محصول تکامل ماده است از آن ناشی می گردد. (۲۲)

«آگاهی انسان ها یک روند آزاد و مستقل روان شناسانه نیست، بلکه کارکرد شالوده ی اقتصادی مادی است که با آن مشروط می شود و در عین حال به خدمت آن در می آید.» (۲۳)

تروتسکی در توضیح تفصیلی اش از دیالکتیک به قوانین متعددی اشاره می کند که هگل در تبیین ساخت «علم منطق» از آنها نام می برد. قوانینی که به باور تروتسکی به ما کمک می کند تا ماهیت طبیعت در حال تغییر را درک کنیم.

«تغییر کمیت و تحول از طریق اضداد، مناقشه ی ماده و صورت و بالاخره تغییر مکان به حتمیت و جز این ها» (۲۴) از جمله ی قوانینی است که تروتسکی به تفصیل به آن می پردازد.

چنان که به آشکارا می بینیم، برای تروتسکی از میان قوانین دیالکتیک که مهم ترین آنها قوانین تغییر کمیت به کیفیت تلقی می شد که او خود آن را «قانون اساسی دیالکتیک» (۲۵) می خواند. برای مثال او چنین می اندیشید که مناقشه ی مضمون و صورت و تغییر امکان به ضرورت بیان دیگری از تغییر

دیالکتیکی تنها یک شکل از ماده ی متغییر است. در چنین سیستمی نه جایی برای خدا و نه اهریمن و نه جاودانگی روح و نه میزان های ابدی قانون و اخلاقیات وجود دارد. دیالکتیک اندیشه در نهایت واجد خصیلتی ماتریالیستی است.» (۱۸)

تروتسکی منطق صوری و دیالکتیک را تنها دو سیستم منطقی می دانست که شایان اهمیت اند. برای او، منطق صوری، علمی تلقی می شد که جهان را مرکب از یک سلسله اشیاء جامد و غیرمتحرک می دید، علمی که الف مساوی با الف اصل راهنمای آن است و حال آن که دیالکتیک عکس این رویکرد، عبارت است از بررسی امور و اشیایی که در حرکت و تغییر مستمر و مداوم اند. بنابه نظر تروتسکی، دیالکتیک متضمن دو اصل اساسی است. نخست اینکه هر مفهوم، تصور و اندیشه ای در باب جهان به مفاهیم دیگر وابسته است. در این باب بخصوص مفاهیم با چیزی به هم وابسته اند که تروتسکی آن را نفی دیالکتیکی می خواند.

«هر مفهومی مستقل و کامل به نظر می رسد (منطق صوری با مفاهیم بدین ترتیب برخورد می کند) در واقعیت هر بخیه ای دو انتها دارد و اگر یکی از آن دو را بکشید تمام بخیه کشیده می شود. و این نفی دیالکتیکی مفهوم است.» (۱۹)

تروتسکی به دفعات در ارزیابی هایی که از مسائل مختلف به عمل آورده است، هرگونه مطلق سازی غیردیالکتیکی را به تازیانه ی نقد گرفته است و برای مثال در «اخلاق ما و آنها» علیه هرگونه اخلاقیات مطلق قلم زده است.

«اصل هدف وسیله را توجیه می کند، طبیعتاً این سوال را هم پیش می کشد که خود هدف را چه چیز توجیه می کند؟ در زندگی عملی مثل جنبش تاریخی، هدف و وسیله دائماً جا عوض می کنند. ماشینی که در حال ساخته شدن است "هدف" تولید است، تا وقتی وارد کارخانه شد بتواند خود "وسیله" شود. در برخی از ادوار، دموکراسی "هدف" مبارزه طبقاتی است، تا بعدها بتواند تبدیل به "وسیله" این مبارزه شود. اخلاق محصول تکامل اجتماعی است و از هیچ لحاظ تغییر ناپذیر نیست [باید پذیرفت] که اخلاق در خدمت منافع اجتماعی است و این منافع متضادند. «باید پذیرفت» که

«کاملاً بر اساس مارکسیسم به عنوان تنها نظریه ی انقلابی که انسان را قادر به درک حقیقت می کند و سبب می شود که دلایل شکست کشف گردد و راه پیروزی آینده آگاهانه هموار شود.» (۱۴)

استوار است. چنین فلسفه ای به اقتضای منطق سراسر نقدی اش بدانگونه که تروتسکی تصریح می کند واقعیت را از رویرو می بیند، هر چیزی را به نام واقعی آن می خواند، به توده ها حقیقت را می گوید، از موانع نمی هراسد، در چیزهای کوچک مثل چیزهای بزرگ صداقت نشان می دهد و برنامه ی خود را بر پایه ی منطق مبارزه ی طبقاتی پی می ریزد (۱۵) او خود به نحو درخشانی در مبارزه ی سیاسی اش مظهر چنین ویژگی هایی بود و این امر زمانی که او مبارزه سیاسی را با منطق مارکسیسم پیوند می داد متجلی بود. تروتسکی ضمن نامه ای به برنامه BURNHAM خاطر نشان می سازد: «تجربه ی نهضت کارگری نشان داده است که جدا ساختن سیاست از جامعه شناسی مارکسیستی و روش دیالکتیکی تا چه حد غیر علمی و نادرست است.» (۱۶)

هم او در اشاره ای به انقلاب اکتبر تصریح می کند:

«تروریست های نارودنیک با بمب هایی که در دست داشتند می کوشیدند تا استدلال کنند [و اما] ایسکرای لنین در پی آن بود تا یک مکتب ماتریالیسم دیالکتیکی را بنیاد گذارد... و بدین ترتیب بزرگترین انقلاب در همه ی تاریخ نه توسط حزبی که بمب هایش عمل می کرد بلکه توسط حزبی که با ماتریالیسم دیالکتیکی عمل می کرد به سرانجام رسید.» (۱۷)

تروتسکی در ابزار دلایل تعلق ریشه دارش به مارکسیسم و ماتریالیسم و دیالکتیک توضیح می دهد:

«ما به این سبب خود را ماتریالیست دیالکتیک می خوانیم که ریشه های آن نه در آسمان و نه در اعماق آزادی اراده های ما، بلکه در واقعیت عینی، در طبیعت نهفته است. آگاهی از ناآگاهی می بالد، روان شناسی از فیزیولوژی، جهان ارگانیسم از غیرارگانیسم، منظومه ی شمسی نوبلا (توده ی ابرهای سحابی). در تمامی فراز و نشیب این تحول، تغییرات کمی به تغییرات کیفی بدل می شوند. اندیشه ی ما از جمله تفکر

این مقاله نخستین بار در دیدگاه سوسیالیزم انقلابی شماره... درج شد

زیرنویس ها:

LAN D. [۱]- به نقل از
THATCHER. TROTSYS
DIALECTIC L.
TROTSKY.DVEVNIKI I
PISMA NEW JERSEY ۱۹۸۸ P
۱۶۶.

KENEI PAZ. THE SOCIAL -۲
and POLITICAL: THOUGHT
OF LEON TROTSKY.
OXFORD ۱۹۷۸ P ۴۸۸/۴۷۶-
۴۹۴

ISAAC DEUTSCHER: THE -۳
PRORHET UNARMED.
OXFORD ۱۹۵۹ P ۱۷۲.

DAVID LOW [۱]-
„TROTSKYS MARXISM“
۱۱۶ CRITIQUE VOL-۲۰-۲۱ P
david low, critique pp
۱۹۳- ۱۸۳

۴- برای نمونه ی جامعی از این آثار دیده
شود:

TROTSKY`SMARXISM.J.CA
RMICHEAL TROTSKY. AN
APPRECIATION OF HIS
LIFE. LONDON ۱۹۷۵ D
HALLAS

TROTSKY`SMARXISM
LONDON ۱۹۷۹. i. HOWE,
Trotsky. SUSSEX ۱۹۷۸. E.
MANDEL TROTSKY. A
STUDY IN THE DYNAMIC
OF HIS THOUGHT London
۱۹۷۹. R. S. WISTRICH.

TROTSKY London ۱۹۷۹.
K. MAVRAKIS ۵- دیده می شود
ON TROTSKYISM London
۱۹۷۶. N. KRASSO

„TROTSKY`SMARXISM“ IN
NEW LEFT REVIEW No ۴۴
۱۹۶۷ PP ۶۴- ۸۸.J.
MOLYNEUX. LEON
TROTSKY`S THERY OF
REVOLUTION. SUSSEX
۱۹۸۱.

Leon TROTSKY D.I. -۶
MENDELEEV and MARXISM
مجموعه آثار ج ۲۱ و همچنین برنامه ی
انتقالی ص ۱۰۷ و ادبیات و انقلاب
۱۹۶۳.

اصلی چنین قولی، به نحو روشنی در
موخره مارکس بر چاپ دوم آلمانی
«سرمایه»، عنوان شده است. جایی که
مارکس به صراحت می نویسد:
«جوهر دیالکتیک انتقادی و انقلابی
است.»

آن چه در تروتسکی به این نحو تلقی
افزوده شده است، این است که به باور
او دیالکتیک هم به نحوی انقلابی و هم
به طریقی تکاملی عمل می کند.
«دفترهای دیالکتیکی» از توضیح در
این باره مشحون است (۲۷). در تبیین
این معنی است که تروتسکی تصریح می
کند که دیالکتیک همه ی پدیده ها،
نهادهای و میزان ها را در ظهور و تحول
و سقوط آنها به بررسی می گیرد (۲۸).
شوق خاموشی ناپذیر تروتسکی به
فلسفه را به نحو آشکاری در اقبال او از
«مقالاتی در باره ی مفهوم ماتریالیستی
تاریخ» اثر آنتونیو لاریولا یافت. نفوذ
این اثر بر «دفترهای دیالکتیکی» عمیق
و گسترده است. تروتسکی خود در
«زندگی من» به این تأثیر اشاره می کند.
بیان تروتسکی از دیالکتیک، بدانگونه
که در «دفترها» آمده است، بهترین
نمونه به منظور چهارچوب بندی کلیاتی
است که می توان از آموزه ی دیالکتیکی
او ارائه کرد.

«دیالکتیک منطق تحول است. این منطق
جهان را بدون استثنا و بطور کامل
ارزیابی می کند. نه به عنوان نتیجه ی
آفرینش، آغازی ناگهانی و تحقق برنامه
ای [الهی] بلکه به مثابه نتیجه ی حرکت
و تغییر شکل هر آن چیزی که در
راستای تحولی قانونمند «می شود».
به این اعتبار نگاه دیالکتیکی به طبیعت
و انسانیت، یعنی معنای اساسی و بسیار
کلی آن با آن چه که نگاه تکاملی به
طبیعت، یعنی علوم طبیعی و انسانی
معاصر پیوسته است... بدین طریق
دیالکتیک ماتریالیستی (یا ماتریالیسم
دیالکتیکی) ترکیبی دل بخواه از دو
اصطلاح مستقل نیست. بلکه وحدتی
متمایز و مشخص است، صورت بندی
خلاصه شده ای برای یک جهان بینی
کامل و تجزیه ناپذیر است که به نحو
جامعی بر تمامی تحول تفکر علمی در
همه شعب آن استوار است، تنها منطقی
که می تواند به حمایت علمی از عمل
اجتماعی انسان در آید.» (۲۹)

حمید حمید

سالت لیک سیتی. یوتا، ۱۵ اکتبر ۱۹۹۸

کمیت به کیفیت بشمار می آیند (۲۶).
تروتسکی ضمن بررسی قانون تغییر
کمیت به کیفیت خاطر نشان می ساخت
که هرکس دست کم یک دیالکتیسین
ناآگاه است. او این نکته را با قید مثالی
که ضمن آن زن دهقان بی سوادى در
تهیه آش از قانون تغییر کمیت به کیفیت
تبعیت می کند، بیان می کرد.

جز آن چه گفتم تروتسکی به «تثلیت»
دیالکتیکی به مثابه عنصری در تغییر
کمیت به کیفیت می نگریست. بنا بر
توضیحی که او از این مطلب به عمل می
آورد، تثلیت، مکانیسم تغییر شکل کمیت
به کیفیت تلقی می شد. چنین مکانیسمی
به باور تروتسکی متضمن این فکر بود
که هر تغییری از طریق الگوی
«برنهاد»، «برابر نهاد» و «هم نهاد»
روی می دهد. تروتسکی این مکانیسم را
ضمن کاربرد آن در تبیین تحولات اندیشه
ی انسانی نشان داد. او بر این نکته
تأکید می کرد که انسان ها مفاهیم خود
را در باره ی جهان بر اساس تجربه می
سازند. این مفاهیم «برنهاد» اصلی ای
را تشکیل می دهند، مع الوصف که در
این جا خاتمه نمی پذیرد بلکه انسان ها
به نحو پیوسته به تدارک تجربه ادامه
می دهند تا زمانی که انبوه ی چنین
تجارتی به آن حد از کمیت برسد که
«برنهاد» در مقامی قرار گیرد که خود
را فرا روی خود ببیند. در این هنگام
«برنهاد» با «برابر نهاد» خود نفی می
شود. بنا به باور تروتسکی «برابر
نهاد» زمانی بوجود می آید که کمیت
تجربه ی انبوه شده وجود آن را
ضروری سازد. زمانی که «برابر نهاد»
واقعی می یابد مبارزه بین «برنهاد» و
«برابر نهاد» در نهایت از طریق ایجاد
مفهوم جدیدی، یعنی «هم نهاد» سازش
می یابند. در این جریان «هم نهاد»
متضمن عناصر مثبت هر دو «برنهاد» و
«برابر نهاد» است. تروتسکی با تصریح
این مکانیسم بر این مهم اصرار می
ورزید که بدین ترتیب دیالکتیک از
بیرون بر چیزی تحمیل نمی شود بلکه
حرکتی است که در درون اندیشه و
طبیعت و جامعه جریان دارد.

به اقتضای چنین پویایی باطنی است که
تروتسکی دیالکتیک را به مثابه سلاح
فلسفی سیاست انقلابی تلقی می کند،
زیرا که به باور او تنها با استفاده از این
سلاح است که می توان ماهیت و
چگونگی حوادث و رویدادها را شناخت.
لازم به یادآوری است که مایه های

ضرورت آموزش مارکسیزم

پیشگفتار مازیار رازی به «مارکس و
مارکسیسم» اثر لنین

مارکسیزم علم جامعه است. درکی است علمی متکی به تجربه مبارزاتی ۲۰۰ سال گذشته. مارکسیزم راه گشای بشر بوده است. پیش از آن دانش های اجتماعی، حاصل تنها تجربه عملی بود و هیچ گونه بهایی برای علوم اجتماعی قابل نبودند.

مارکسیزم بهترین پدیده ای است که در سطح نظری و عملی، در طول ۲۰۰ سال اخیر برای مردم جهان رخ داده است. آنان که این حقیقت را انکار میکنند، و مارکسیزم را مسنول روی کار آمدن استالین در شوروی و یا مانو در چین و سوسیال دموکراسی در اروپا میدانند یا در این موارد نا آگاه اند، و یا آگاهانه می خواهند مارکسیزم را بی اعتبار جلو دهند.

اهمیت تاریخی سوسیالیزم - که در مارکسیزم به آشکارترین شکلی تجلی می یابد - در این است که تلاش می کند شرایطی بیافریند که در آن گرایش های سازنده انسانها پیش از تمایلات مخربشان رشد کنند. مارکسیست ها دعوی بیشتری ندارند، اما آنچه می طلبند اهمیت حیاتی و تاریخی دارد.

امروز تواناییهای مخرب دولت های سرمایه داری ابعاد غول آسایی پیدا کرده است. تنها کافی است به تولید جنگ افزارها، نابودی محیط زیست، به ۱۶ میلیون کودکی که هر سال در جهان سوم از گرسنگی یا بخاطر بیماریهای درمان پذیر می میرند، به خطرات ناشی از قحطی های واگیر، مواد غذایی مسموم، اعتیاد و وحشیگری دولت آمریکا در هیروشیما و ویتنام و امروزه جنگ در عراق بیندیشیم.

بشریت دیگر نمی تواند اجازه دهد که نیروهای مخرب و سازنده تمایلات غیر عقلانی (که همواره ظاهری عقلانی دارند) در کنار گرایشهای خردمندانه به خودی خود رشد کنند. اگر بشریت در خلال چند دهه آینده نتواند چنان شرایط اجتماعی مناسبی پدید آورد که رشد نیروهای مخرب، خود پرستی کوتاه بینانه و «نبرد همه علیه همه» را

۷- لنون تروتسکی. اخلاق آنها و اخلاق ما. انتشارات طلیعه پروسلاز، بلژیک. ص ۲۳.

۸- همان ص ۵۷.

۹- همان ص ۲۲.

۱۰- L. TROTSKY CHALLENGE OF THE Left OPPOSITION ۱۹۲۸- ۲۹. ۱۹۸۱ P۳۹۰- ۳۹۸

L. TROTSKY „NINETY [1] YEAR OF THE COMMUNIST MANIFESTO“ IN I. DEUTSCHER. THE AGE OF PERMANENT REVOLUTION

L. TROTSKY. IN DEFENCE OF MARXISM P ۶۵

۱۲- برنامه ی انقلابی برای انقلاب سوسیالیستی، لنون تروتسکی، ترجمه ی برهان رضایی، چاپ انتشارات فانوس ص ۶۷-۶۹

۱۳- همان ص ۱۰۷-۶۷

۱۴- مرجع شماره ی ۱۳ ص ۷۸، L. TROTSKY

۱۵- همان ص ۷۹

۱۶- همان ص ۵۱

۱۷- Leon TROTSKY. DIALECTICAL NOTE BOOKS ۱۹۳۳-۳۵. PP۷۵-۷۷

۱۸- تروتسکی، اخلاق آنها و اخلاق ما ص ۱۱-۱۶

۱۹- همان ص ۵۴-۵۳

۲۰- در این باره دیده شود. L. TROTSKY. RADIO. SCIENCE and TECHNICH.

۲۱- تروتسکی مجموعه آثار، ج ۲۱ ص ۲۵۸-۲۵۹

۲۲- تروتسکی مجموعه آثار شماره ۱۶ ص ۶۶

۲۳- تروتسکی، دفترهای دیالکتیکی ۱۹۳۳- ۳۵ ص ۸۸

۲۴- همان ص ۹۰-۹۱

۲۵- تروتسکی. دفترها ص ۱۰۱

۲۶- تروتسکی. اخلاق آنها و اخلاق ما. ص ۲۴

۲۷- تروتسکی. دفترها ص ۹۶

۲۸- تروتسکی. اخلاق آنها و اخلاق ما. ص ۲۴

۲۹- تروتسکی. دفترها ص ۹۶

متوقف سازد، پس متاسفانه باید نابودی نوع بشر را حتمی دانست.

پیام اصلی مارکسیسم چنین است: " در جامعه ای که بر رقابت فردی و ثروت اندوزی متکی است و منافع شخصی به خدمت تولید گازهای سمی درآمده است و نمی توان تواناییهای ویرانگر انسانها را مهار نمود، ضرورت دارد که ساختار اجتماعی- اقتصادی دگرگون شود و بر پایه ارزشهای همیاری و همبستگی قوام گیرد. برای تحقق این امر باید مناسبات تولیدی و ارتباطی تازه ای به وجود آید که این ارزشهای اساسی را تعالی بخشد. این امر یعنی مبارزه برای جامعه جهانی سوسیالیستی است.

سوال می شود که آیا در مارکسیزم نوعی قیم مآبی وجود ندارد که بر آن است انسانها را بر خلاف میل خودشان به سعادت برساند؟ به هیچوجه! آنچه سوسیالیزم مارکسیستی را آشکارا از انواع ایده های - سوسیالیستی پیشین تمایز می بخشد، انکار دعوی قیمومیت در مبارزه رهانی بخش است.

در تزه های مارکس درباره فوئر باخ روشن و آشکارا آمده است «مربیان باید اول خودشان تربیت شوند». سراسر مارکسیزم بر پایه پیکار توده های انبوه کارگران استوار است.

مارکسیزم اعتقاد دارد که «آزادی طبقه کارگر تنها می تواند به دست خود کارگران تحقق یابد» نه توسط کارشناسان، دانشمندان، فیلسوفان، دولت ها، حکومتها، پارلمان ها و احزاب کمونیست، هر چند که اینها می توانند به عنوان ابزارهای مبارزاتی مفید هم باشند.

آنانی که غیر مسنولانه برخورد میکنند و به این حقایق توجه ندارند، یا آنان که این ابزار عظیم فهم و درک حقایق جهان را نادیده گرفته و به جای آن صرفاً به مفاهیم تردید برانگیز، نامعقول، مرموز و ماورالطبیعه که هیچ هدف مثبتی را تأمین نمیکند، روی میاورند، از برداشت علمی و واقعی به دور هستند.

همان اندازه که مارکسیزم از جنبه علمی حائز اهمیت است، جنبه دیگری هم از مارکسیزم وجود دارد که به همان اندازه مهم است و آن جنبه معنوی یا اخلاقی - سیاسی آن است. مارکس این موضوع را به شکل بسیار رادیکال از جوانی خود تا هنگام مرگ، فرموله کرده و به کار برد و هرگز از مفهوم اصلی آن، منحرف نگشت و آن، مبارزه بر علیه هرگونه

میلیون اشتغال به کارهای موقت و نیمه وقت دارند (سازمان برای توسعه و همکاری اقتصادی).

در جهان «مهد آزادی» غربی، همانند کشورهای «جهان سوم»، بیماری های قرون وسطی ای مانند «وبسا» و «طاعون» ظاهر گشته اند. اینها همه در دوره ای اتفاق می افتند که بازدهی اقتصادی کل جهان در حدود پنج برابر نیم قرن پیش بوده است، در صورتی که فقر، فحطی و گرسنگی تفاوت چندانی با نیم قرن پیش نکرده است (گزارش توسعه انسانی، سازمان ملل متحد).

تقریباً در ۹۰ کشور جهان، درصد درآمد سرانه به کمتر از آنچه ۱۰ سال پیش بود، رسیده است. در ۱۹ کشور (که شامل «روآندا»، «لیبری»، «سودان» و «هانیتی» می شود)، درآمد سرانه، به کمتر از آنچه در سال ۱۹۶۰ بود، رسیده است.

اما همه مردم جهان فقیر نشده که اقلیتی وضعیت بهتری پیدا کرده اند. در حال حاضر ۵٪ از ثروتمندترین افراد جهان ۱۱۴ مرتبه بیشتر از ۵٪ از فقیرترین انسان ها درآمد دارند. ۵۰۰ نفر از ثروتمندترین مردم جهان ۱،۵۴ تریلیون دلار (بیشتر از کل درآمد ناخالص ملی قاره آفریقا و یا مجموع درآمد سالیانه نیمی از انسانهای فقیر در کره زمین) را دارا می باشند. (روزنامه گاردین - جرج مانبیوت نوامبر ۲۰۰۳).

چگونه می توان ادعا کرد مارکسیزم بی اعتبار گشته است؟ امروز در آستانه قرن بیست و یکم پیش بینی کارل مارکس مبنی بر وجود دو راه در مقابل بشریت: «سوسیالیزم» یا «بربریت»، هر چه بیشتر واقعیت پیدا می کند. چنانچه بار دیگر وضعیتی ایجاد شود که فاشیزم، همانند دهه ۱۹۳۰ رشد کرده و بر مصدر کار قرار گیرد، فاجعه های بشریت، بخصوص با در دست داشتن انواع سلاح های اتمی و شیمیایی، به مراتب بیشتر از اوایل قرن بیستم خواهد بود.

کلیه این فجایع ریشه در شکست نظام سرمایه داری دارد، که نتوانسته حداقل زمینه برای زندگی عادی اکثریت مردم جهان فراهم آورد. تضادهای طبقاتی بین

امروز، در آستانه قرن بیست و یکم، بیش هر زمان دیگر ضرورت مارکسیزم برای مقابله با اجحافات نظام های سرمایه داری احساس می شود. برخلاف ادعاهای نظریه پردازان سرمایه داری، وضعیت اقتصادی سرمایه داری جهانی (حتی در کشورهای متروپل) نه تنها بهبود نیافته که روز به روز وخیم تر گشته است. تنها به چند نمونه اکتفا می کنیم.

بر اساس آمار «سازمان بهداشت جهانی»، «عظیم ترین منبع «مرگ و میر» در جهان نه ناشی از «سرطان» است و نه ریشه در بیماری های قلبی دارد، بلکه نتیجه «فقر» مضاعف و ریشه نی در جوامع سرمایه داری بوده است. فقری که گریبانگیر هزاران میلیون نفر در جهان شده است. فقری که نتیجه سیاست های مستقیم سرمایه داری بوده است. این فقر، برخلاف نظر مدافعان سرمایه داری، صرفاً شامل کشورهای «جهان سوم» نیست.



در ایالت متحد آمریکا، یکی از غنی ترین کشورهای جهان، در اوج شکوفایی اقتصادی ۱۹۸۸، ۳۲ میلیون نفر زیر «مرز فقر» زندگی می کردند. امروز با تشدید بحران اقتصادی این رقم به مراتب بیشتر شده است. اضافه بر اینها، فشارهای روانی و روحی بر کارگران و کارمندان این جوامع چنان افزایش یافته که در قرن اخیر بی سابقه بوده است (تایمز مالی ۹۷). در آمریکا دستمزدهای مطلق کارگران و کارمندان طی ۲۰ سال گذشته کاهش یافته است (لوس آنجلس تایمز ۹۷). در فاصله ی سال های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۶ نسبت سهم درآمد ۵٪ از ثروتمندترین خانواده های آمریکایی از ۱۵/۳٪ به ۲۰/۳٪ افزایش یافته است، در صورتی که سهم ۶۰٪ از فقیرترین خانواده ها از ۳۴/۲٪ به ۳۰٪ کاهش یافته است (ایندپندنت ۷ دسامبر ۹۷).

کشورهای پیشرفته سرمایه داری (اروپای غربی و آمریکای شمالی) امروز بیش از ۳۰ میلیون بیکار و ۱۵

شرایطی بوده که تحت آن، انسان ها منفور گشته، از خود بیگانه شده، استثمار و سرکوب شده و یا کسانی که به ماهیت انسانی اشان توهین شده است. دلیل بی حرمتی به شخصیت انسانها هر چه باشد و هر اندازه توجیهات علمی داشته باشد، در مارکسیزم موجه نبوده و با آن مبارزه می شود. مارکس به این امر واقف بود که در زندگی هیچ چیزی لذت بخش تر از مبارزه در راه دفاع از حقوق بشر نیست؛ دفاع از استثمارشدگان، سرکوب گشته گان و استثمار شده گان. هیچ راه بهتری از گذاشتن زندگی خود در این راه شریف و بزرگ، برای یک انسان در این دنیا وجود ندارد. این مفهوم اخلاقی-سیاسی مارکسیزم است.

اما مارکسیزم بیش اینها پاسخگویی بحران کنونی سرمایه داری است. بله اگر سرمایه داری به بحران بشریت پاسخ مثبت دهد دیگر نیازی به مارکسیزم نخواهد بود. آنوقت مارکسیزم مانند هر نظری که زمان آن سپری شده است به کتابخانه ها تعلق می داشت. اما واقعیت چنین نیست. در قرن بیستم و بیست و یکم بحران سرمایه داری نه تنها کاهش نیافته که تشدید نیز شده است و علم شناخت و مبارزه با این نابرابری ها (یعنی مارکسیزم) کماکان ضروری و در دستور روز قرار دارد.

در دهه ۱۹۹۰ با فروپاشی نظامهای حاکم بر شوروی و اروپای شرقی و تغییر تناسب قوا به نفع سرمایه داری جهانی، وعده و وعیدهای بسیار از سوی سرمایه داری جهانی به مردم جهان داده شد، مبنی بر اینکه گویا شوروی (یا به زعم آنان «کمونیزم») مسبب تمامی بحران های سیاسی و اقتصادی جنگ افروزی ها در چند دهه ماقبل از آن بوده، آنان ادعا کردند که پس از فروپاشی شوروی زمان صلح و آرامش و شکوفایی اقتصادی فرا رسیده است. متعاقب این تبلیغات گرایشهایی در اپوزیسیون ایران دیده شدند که با وجود اختلاف نظر میان خود همه در یک نکته توافق نظر داشته که گویا: «مارکسیزم کهنه و عطیقه شده با وضعیت کنونی خوانایی نداشته و باید در جستجویی راه حل های نوین بود!» و یا اینکه «در عصر گلوبالیزسیون و نئولیبرالیزم و تحولات نوین تکنولوژیک، مارکسیزم از اعتبار افتاده است.»

تسلیم شو، ای خفته ی احساساتی. منم، همان قرن بیستمی که از دیرباز چشم به راهش بودی، «آینده ی» تو. نابفرمان پاسخ می دهد: نه، تو فقط زمان حالی.

لئون تروتسکی
برگردان: هوشنگ وزیری

تا زنده ام، امیدوارم! ...

اگر من از اجرام سماوی بودم، کاملاً بی اعتنا بر این گوی خاکین و کثیف نظاره می کردم. خوبان و بدان را به یک چشم می نگریستم... اما من انسانم. تاریخ جهان که برای تو، ای مصرف کننده ی بی احساس علم، تو ای دفتردار ابدیت، فقط لحظه ای ناچیز در ترازوی زمان به نظر می رسد، برای من همه چیز است! تا زمانی که نفس می کشم، برای آینده پیکار خواهم کرد، آن آینده ی تابناکی که آدمی در آن، توانا و زیبا، حاکم بر جریان شتابان تاریخ خود خواهد شد و آن را به سوی افق بیکران زیبایی، شادمانی و نیکبختی هدایت خواهد کرد!... قرن نوزدهم از بسیاری جهات امیدهای خوشبینان را برآورده و بیش از آن این امیدها را سرخورده کرده است... قرن نوزدهم او را ناچار ساخته که اکثر امیدهایش را به قرن بیستم انتقال دهد. هر بار که خوشبین خود را با واقعیتی کراهت آور رو به رو می دید، فریاد بر می آورد: وه، این پیشامد در آستانه ی قرن بیستم روی داده است! زمانی که او از آینده هماهنگ نقشهایی جاودیی در می افکند، و آنها را در صحنه ی قرن بیستم جای داد. و اینک این قرن فرا رسیده است! این قرن از آغاز چه با خود همراه آورده است؟ در فرانسه- کف زهر آگین کینه ی نژادی؛ در اتریش- مناقشات ملت پرستانه... در آفریقای جنوبی- رنجی برای قومی کوچک که به دست یک غول سلاخی می شود؛ در خود جزیره ی «آزاد» سرود پیروزی برای آزمندی فاتحانه ی سوداگران شوونیست؛ «گرفتاریها» ی اندوهبار در مشرق! طغیان توده های گرسنه در ایتالیا، بلغارستان، رومانی... کینه و قتل، گرسنگی و خون... چنین می نماید که قرن جدید، این نورسیده ی هیولالوش، از نخستین لحظه ی پیدایش خود سر آن دارد که خوشبین را به آدمی سراسر بدبین مبدل سازد و او را به «نیروانا» ی بورژوایی براند.

اکثریت مردم و یک اقلیت مرفه همواره بیشتر شده اند. خوشبختانه بدیل واقعی ی در مقابل این «بربریت» نظام سرمایه داری وجود دارد و آن هم «سوسیالیزم» است. مردم زحمتکش کلیه جوامع جهان می توانند با اتکاء بر نیروی خود سرنوشت خود را تعیین کرده و برای نسل آتی ثروت تولید کنند. لزومی ندارد که کنترل زندگی مردم به دست شمار قلیلی سرمایه دار و متکی بر بازار کور و هرج و مرج زا سپرده شود. تکنولوژی امروزی در دست نمایندگان واقعی مردم می تواند به بهترین نحوی برای خدمت برای زحمتکشان جامعه بکار گرفته شود. ماشین آلات اتوماتیک می توانند کارهای مشقت بار را از انسان ها گرفته و وقت آزاد برای رفاه و ارتقاء فرهنگ برای مردم ایجاد کند. با استفاده صحیح از کامپیوتر می توان اطلاعات لازم برای منابع ضروری نیازهای مردم را بکار گرفت.

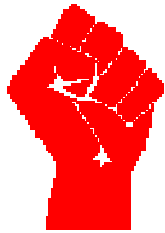
اما این بدیل از بطن نظام موجود سرمایه داری پدید نمی آید. رقابت کور و انباشت بی رویه سرمایه توسط معدودی از افراد جامعه و بکارگیری هر چه بیشتر وقت زحمتکشان (استثمار مضاعف) این اجازه را نمی دهد که جوامع کنونی سرمایه داری به فرهنگ بالاتری دست یابند. تنها راه نجات بشریت از شر نظام سرمایه داری، مبارزه با آن و نه اصلاح و یا تسلیم شدن به آن است. جلوه تئوریک و نظری این مبارزه نیز تنها در «مارکسیزم» نهفته است.

بی تردید جامعه سوسیالیستی آتی بی نقص نخواهد بود، اما تنها جامعه ی در تاریخ است که اکثریت مردم جامعه به طور آگاهانه بر سرنوشت خود حاکم خواهند شد.

مازیار رازی

۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۵

جوان سوسیالیست



نشریه

اتحادیه جوانان
سوسیالیست انقلابی
ایران

<http://www.javaan.blogfa.com>

<http://www.javaan.net>

javan1378@hotmail.com

شماره ۳۱

خرداد ۱۳۸۵

- مرگ بر ناکجاآباد! مرگ بر ایمان!
مرگ بر عشق! مرگ بر امید! قرن
بیستم در میان رگبار گلوله های توپ و
تفنگ چنین می غرد و می خروشد.